

تاريخچه

مکتب فرانکفورت

مارتین جی. ترجمہ دکتہ چنگیز پهلوان



تاریخچه ی مکتب فرانکفورت

تألیف : مارتین جی

ترجمه : چنگیز پهلوان

تهران ۱۳۷۲



تهران - صندوق پستی ۶۴۹۴ - ۱۵۸۷۵ تلفن ۸۳۱۹۹۲

نام کتاب: تاریخچه مکتب فرانکفورت

نویسنده: مارتین جی

مترجم: چنگیز پهلوان

لیتوگرافی: افشین

چاپ: ۱۲۸

صحافی: فاروس

تیراژ: ۳۰۰۰

چاپ اول: ۱۳۷۲

حق چاپ محفوظ است

یادداشت مترجم

در پاییز ۱۳۵۸ که خودستیزی ایدئولوژیک با نیرویی شگفت‌انگیز در همه جا موج می‌زد، کتاب کوچکی به چاپ رساندم در جهت معرفی مکتب فرانکفورت. این کتاب «جامعه‌شناسی انتقادی / در راه شناخت مکتب فرانکفورت» نام داشت و از دو بخش تشکیل شده بود. بخش اول به اختصار به معرفی تاریخ این مکتب می‌پرداخت (نوشته‌ی مارتین جی) و بخش دوم خصوصیات مهم مکتب فرانکفورت را معرفی می‌کرد که ترجمه‌ای بود از کتاب هاری هوفناگلز به نام «جامعه‌شناسی فرانکفورت» این کتاب کوچک در غوغای آن روزگار ناپدید شد و بعدها فقط در برخی دانشگاه‌ها به عنوان متن درسی از آن بهره گرفته شد.

در این فاصله عده‌ی زیادی خواستار اطلاعات بیشتری درباره‌ی مکتب فرانکفورت بودند. به همین سبب کتاب کامل مارتین جی را به دست گرفتم. ناشر کنونی که از این جریان اطلاع یافت ابراز علاقه کرد که بخشی از کتاب را که به معرفی تاریخچه‌ی این مکتب می‌پردازد به صورت مستقل و سریع‌تر به چاپ برساند. به همین سبب فصل نخست کتاب را در اختیار گذاشتم به امید آن که همه‌ی آن یکجا نیز به چاپ برسد.

تأسیس مؤسسه‌ی پژوهشهای اجتماعی و نخستین سالهای فعالیت آن در فرانکفورت

یکی از ژرفترین دگرگونی‌هایی که جنگ جهانی نخست به بار آورد، دست کم از نظر اثر بخشی بر روشنفکران، جابه‌جایی مرکز ثقلِ سوسیالیسم به سوی شرق بود. پیروزی نامنتظر انقلاب بلشویکی - برخلاف ناکامیابی غم‌انگیز مقلدان آن در اروپای مرکزی - تمامی کسانی را که تا آن هنگام در مرکز مارکسیسم اروپایی قرار داشتند و ادار ساخت به‌گزینش دشوار و ناخوشایندی دست‌بزنند. به‌طور کلی اینان فقط می‌توانستند به یکی از انتخابهای زیر روی بیاورند: یا از سوسیالیستهای معتدل و از جمهوری و ایمار که تازه برپا ساخته بودند حمایت می‌کردند که به معنای آن می‌بود که از انقلاب می‌پرهیختند و با تجربه‌ی روسی انقلاب نیز به مخالفت برمی‌خاستند؛ یا آن که رهبری مسکو را می‌پذیرفتند، به حزب تازه بنیان یافته‌ی کمونیست آلمان می‌پیوستند و در راه ویرانسازی سازش بورژوایی و ایمار گام برمی‌داشتند.

هر چند که بر اثر جنگ، و به قدرت رسیدن سوسیالیستهای معتدل چنین گزینشهایی مشخص‌تر و مبرم‌تر شده بود لیکن ده‌ها سال بود که این قبیل انتخابها به شکلهای گوناگون در مرکز جدلهای سوسیالیستی قرار داشت. در این میان جهت‌سومی نیز مطرح گشت که تقریباً می‌توان گفت از گسستگی ژرفِ فرضیات مارکسیستی نشأت می‌گرفت. جنگ و پس‌آیندهای آن موجب بروز این گسستگی شده بود. این گزینش سوم عبارت بود از بازنگری عمقی بنیادهای نظری مارکسیسم به امید این که اشتباه‌های گذشته ردیابی و توضیح داده شود و در عین حال زمینه‌های فعالیت‌های آینده آماده گردد. بدین‌سان

جریانی فکری آغاز شد که به ناچار توجه را به حوزه‌های مبهم گذشته‌ی فلسفی مارکس بازگرداند.

یکی از پرسشهای تعیین‌کننده در تجزیه و تحلیل‌هایی که در چارچوب این منظر فکری انجام می‌گرفت به رابطه‌ی نظریه و عمل، یا به بیان دقیق‌تر، به نظریه و پراکسیس که اصطلاح متعارف فرهنگ مارکسیستی است، ارتباط می‌یافت. در تعریفی ابتدایی اصطلاح پراکسیس بدین منظور به کار می‌رفت که نوعی از عمل را که با اتکاء به خود پدیدار می‌گردد تعریف کند در برابر رفتاری که انگیزه‌ی آن از برون نشأت گرفته و نیروهایی برون از اراده‌ی انسان آن را به بار آورده‌اند. هر چند در اصل هنگامی که اصطلاح پراکسیس در متافیزیک ارسطو به کار رفت در تضاد با نظریه‌ی غیرفعال بود، در عرف مارکسیستی، پراکسیس ارتباطی دیالکتیک با نظریه دارد. در واقع یکی از خصوصیات پراکسیس برخلاف عمل صرف این بود که پراکسیس از ملاحظات نظری تغذیه می‌شد. هدف فعالیت انقلابی عبارت بود از وحدت بخشیدن به نظریه و عمل. این وحدت در تضاد مستقیم با شرایط حاکم در چارچوب نظام سرمایه‌داری قرار می‌گرفت. این که هدف یاد شده تا چه حد می‌توانست مسئله برانگیز باشد در سالهای پس از جنگ هنگامی که برای نخستین بار حکومت‌های سوسیالیستی به قدرت رسیدند آشکارتر گردید. رهبری شوروی بیشتر به بقای خود می‌اندیشید تا به واقعیت درآوردن هدف‌های سوسیالیستی. این ارزیابی از اوضاع در شرایط حاکم در آن روزگار به هیچ روی غیر واقعی هم نبود اما می‌توانست به آرام ساختن سوسیالیست‌هایی مانند روزالوا کزامبورگ بینجامد که ترجیح می‌دادند انقلابی در کار نباشد تا آن که با یک انقلاب خیانت شده سروکار داشته باشند. رهبری سوسیال دموکراتیک، جمهوری و ایمار نیز، هر چند از منظری به کل متفاوت، عاجل‌ترین هدف خود را حفظ حکومت جدید می‌دانست و نه تحقق بخشیدن به هدف‌های سوسیالیست‌های. شعور

سندیکایی که، همان سان که کارل شورسکه^۱ در کتابش آورده است، مدتها پیش از پایان گرفتن رایش دوم در صفوف سوسیال دموکراسی زمینه یافته بود موجب شد که تمامی فرصتهایی که می توانست برای انقلابی کردن آلمان وجود داشته باشد برباد رود. انشعاب و جنبش کارگری در جمهوری وایمار که به یک حزب کمونیست بلشویکی شده (حزب کمونیست آلمان) و یک حزب غیرانقلابی سوسیالیستی (حزب سوسیال دموکرات آلمان) انجامید، برای همه ی آنان که هنوز به پاکی نظریه ی مارکسیستی وفادار بودند صحنه ای بود غم انگیز. برخی کوشیدند به این یا آن جناح نزدیک شوند. اما این امر در بسیاری از موارد به معنای قربانی کردن انسجام روشنفکری در قربانگاه همبستگی حزبی بود چنان که سرگذشت گئورگ لوکاج^۲ نشان می دهد. او ناچار شد اندک زمانی پس از انتشار کتابش به نام «تاریخ و آگاهی طبقاتی» در سال ۱۹۲۳ آن را رد کند و از آن دوری بگزیند.

ر ولی اگر با وجود این جریان به سبب علائق شخصی بستگی قوی تری به نظریه تحول می یافت تا به حزب، حتی اگر به معنای چشم پوشی موقت از وحدت نظریه و پراکسیس می بود، دست آوردهای آن می توانست از بابت نوآوری نظری بی اندازه ثمربخش باشد. یکی از مباحث عمده ی کتاب حاضر نیز این نکته خواهد بود که استقلال نسبی مردانی که مکتب فرانکفورت مؤسسه ی پژوهشهای اجتماعی را ساختند، هر چند کاستیهایی داشت، یکی از علت های اصلی آن دست آوردهای نظری بود که بر اثر همکاریهایشان پدیدار گشت. هر چند مکتب فرانکفورت در جمهوری وایمار چندان تأثیری نداشت، و در دوره ی مهاجرت که به دنبال آن آمد تأثیرش به مراتب کمتر بود، در بازجان بخشی به مارکسیسم غربی به نیروی

1. Carl Shorske, German Social Democracy, 1905 - 1917
(Cambridge, Mass. 1955)

2. Georo Lukács

عمده تبدیل می‌گردید. از این گذشته به سبب شهرت ناگهانی هربرت مارکوزه^۳ در واپسین سالهای دهه‌ی شصت در امریکا، نظریه‌ی انتقادی مکتب فرانکفورت تأثیر بسزایی بر جنبش چپ نو در این کشور داشته است.

استقلال از همان آغاز در مؤسسه شرط اصلی کار در زمینه‌ی نوآوری نظری و پژوهش اجتماعی بدون قید و بند به شمار می‌رفت. خوشبختانه وسایلی که وجود این شرایط را تضمین می‌کرد در دسترس بود. فکر تحقق بخشیدن به چنین هدفهایی در چارچوب یک مؤسسه در سال ۱۹۲۲ از فلیکس وایل^۴ نشأت گرفت^۵. وایل تنها فرزند پسر یک بازرگان آلمانی تبار غله به نام هرمان وایل^۶ بود که آلمان را پیرامون ۱۸۹۰ ترک گفته و به آرژانتین مهاجرت کرده بود و از راه صادرات گندم به اروپا ثروت در خور توجهی اندوخته بود. فلیکس که در ۱۸۹۸ در بوئنوس آیرس زاده شد در نه سالگی به فرانکفورت فرستاده شد. او در فرانکفورت به مدرسه‌ی گونه رفت و سرانجام در دانشگاه تازه تأسیس یافته‌ی این شهر ثبت نام کرد. به جز دو نیمسال تحصیلی مهم در ۱۸۱۸ - ۱۸۱۹ در شهر توبینگن که برای نخستین بار درگیر اندیشه‌های چپ در دانشگاه شد تا هنگام دریافت دکترای علوم سیاسی^۷ در فرانکفورت اقامت گزید. رساله‌ی دکترای او درباره‌ی مسائل عملی تحقق یافتن سوسیالیسم^۸ در مجموعه‌ای از تئنگاریها به ویراستاری کارل کورش^۹ انتشار یافت. ضمناً کورش از نخستین کسانی بود که وایل را به مارکسیسم علاقه‌مند ساخت. وایل با اتکاء به

3. Herbert Marcuse

4. Felix J. Weil

۵. آگاهیهای مربوط به زندگینامه‌ی وایل بر اساس نامه‌هایی است که او در بین سالهای ۱۹۷۰ - ۱۹۷۱ به من نگاشته است.

6. Hermann Weil

7. magna cum laude

8. Felix Weil, Sozialisierung: Versuch einer begrifflichen Grundlegung (Nebst einer Kritik der Sozialisierungspläne) (Berlin -Fichtenau, 1921).

9. Karl Korsch

سرمایه‌ی در خور توجهی که از مادر به ارث برده بود و همچنین با برخورداری از ثروت پدر شروع کرد به پشتیبانی از شماری از فعالیت‌های ریشه‌ای (رادیکال) در آلمان.

✦ اولین فعالیت از این دست عبارت بود از برپایی نخستین هفته‌ی کار مارکسیستی^{۱۰} در تابستان ۱۹۲۲ در ایلمناو، تورینگیا. بنا به اظهار وایل «هدف از برپایی این هفته این امید بود که اگر جریان‌های گوناگون مارکسیستی فرصت بیابند درباره‌ی اختلاف‌های خود با یکدیگر به گفتگو بنشینند می‌توانند به یک مارکسیسم «راستین» یا «ناب» برسند^{۱۱}. در میان شرکت‌کنندگان این نشست یک هفته‌ای به افراد زیر برمی‌خوریم: گئورگ لوکاج، کارل کورش، ریچارد زورگه^{۱۲}، فریدریش پولوک^{۱۳}، کارل آگوست ویتفوجل، بلافوگراسی^{۱۴}، کارل اشتموکله^{۱۵}، کنستانتین زتکین^{۱۶}، (فرزند کوچتر کلارا زتکین^{۱۷} رهبر مشهور سوسیالیست که دو پسر داشت). هده گومپرتز^{۱۸} (همسر یولیان گومپرتز^{۱۹} یکی از سردبیران نشریه‌ی کمونیستی «پرچم سرخ»^{۲۰})، بعد همسر گرهارت آیزلر^{۲۱} و سپس همسر پال ماسینگ^{۲۲})، و چند تن از همسران ایشان، در آن میان: هدا کورش^{۲۳}، روزه ویتفوجل، کریستیانه

10. Erste Marxistische Arbeitswoche

۱۱. نامه‌ی وایل به پال براینس (Paul Breines) به تاریخ ۱۰ ژانویه ۱۹۷۱ که هر دوی آنان به من اجازه دادند از آن نقل کنم. یکی از شرکت‌کنندگان در این گردهم‌آیی کارل آگوست ویتفوجل بود که با تاریخی که وایل ذکر می‌کند موافق نیست و می‌گوید هفته‌ی کار پس از عید پنجاه در ۱۹۲۳ برگزار شد. وایل با این نظر موافقت ندارد و اشاره می‌کند به این واقعیت که مؤسسه در آن تاریخ مشغول به کار بوده است.

12. Richard Sorge

13. Friedrich Pollock

14. Bela Fogarasi

15. Karl Schmückle

16. Konstantin Zetkin

17. Klara Zetkin

18. Hede Gumperz

19. Julian Gumperz

20. Rote Fahne

21. Gerhart Eisler

22. Paul Massing

۲۲. هده ماسینگ به عنوان جاسوس برای روسیان کار می‌کرد اما در اواخر دهه‌ی سی منکر این ارتباط شد. در محاکمه‌ی آلگر - هیس (Alger - Hiss) در سال ۱۹۴۸ به عنوان شاهد حضور یافت و کتابی درباره‌ی تجربه‌های خود نگاشت به نام: This Deception

زورگه و کته وایل. بیشتر وقت این نشست به بحث درباره‌ی نسخه‌ی انتشار نیافته‌ی کورش به نام «مارکسیسم و فلسفه» گذشت. وایل نوشت^{۲۴}: «نخستین هفته‌ی کار مارکسیستی کاملاً غیررسمی بود و فقط روشنفکران در آن حضور داشتند» و «از نظر نیت و نتیجه به هیچ وجه با فرقه‌بندی یا حزب‌سازی سروکار نداشت». انتظارات برای برپایی دومین هفته‌ی کار مارکسیستی هرگز برآورده نشد زیرا گزینشهای بلند پروازانه‌تری جای آن را گرفت.

در طی نخستین هفته‌ی کار مارکسیستی فکر ایجاد نهادی پابرجاتر در ذهن وایل قوت یافت. دوستان گوناگون در دانشگاه فرانکفورت به حمایت از این فکر برخاستند و حاصل مشورت‌های آنان تصور روشن‌تری به بار آورد. یکی از این دوستان فریدریش پولوک بود؛ او نیز در گفتگوهای ایلمناو شرکت جسته بود. پولوک در سال ۱۸۹۴ در شهر فرایبورگ^{۲۵} زاده شد. پسریک بازرگان یهودی جذب شده در جامعه‌ی آلمان بود. پیش از آن که به خدمت سربازی در جنگ برود برای حرفه‌ی بازرگانی تربیت یافته بود. پس از پایان جنگ دیگر به تجارت علاقه نشان نداد و در رشته‌ی اقتصاد و سیاست در دانشگاه‌های مونیخ، فرایبورگ و فرانکفورت به تحصیل پرداخت. در سال ۱۹۲۳ با نگارش رساله‌ای درباره‌ی نظریه‌ی پول در آثار مارکس در گروه اقتصاد دانشگاه فرانکفورت موفق به دریافت دکترای شد. پیش از جنگ، در سال ۱۹۱۱، ماکس هورکهایمر^{۲۶} را شناخت و این دو باهم دوست شدند. هورکهایمر که بعد به عنوان مهمترین شخصیت در

➔ (نیویورک، ۱۹۵۱). کتاب علاوه بر خاطرات شیرین راجع به این که جاسوسی کردن برای روسیان به چه معناست، در برگیرنده‌ی تصویرهای دقیق و گاه رومانتیک از اعضای مختلف مؤسسه است، من جمله بولیان گومپرتز، پال ماسینگ و ریچارد زورگه. هده ماسینگ خود در مصاحبه‌های پژوهش مؤسسه در سالهای ۱۹۴۴ و ۱۹۴۵ شرکت داشت و داده‌هایی برای پژوهشی مؤسسه پیرامون یهود آزاری در میان کارگران امریکایی گردآوری می‌کرد.

24. Letter From Weil to Breines January 10, 1971.

25. Freiburg

26. Max Horkheimer

تاریخ مؤسسه تجلی کرد، در پشتیبانی کردن از طرح وایل برای برپایی یک مؤسسه‌ی پژوهشهای اجتماعی با پولوک هماهنگی داشت.

هورکهایمر که نه ماه جوانتر از پولوک بود به سال ۱۸۹۵ در اشتوتگارت^{۲۷} زاده شد. به اصرار پدرش موریتس^{۲۸}، یک یهودی برجسته‌ی کارخانه‌دار، او نیز پیش از آن که به خدمت سربازی بپیوندد، آموزش بازرگانی دیده بود. هورکهایمر رایشی پدر را در مواردی چون دست زدن به سفرهای طولانی به بروکسل و لندن برای یادگیری فرانسه و انگلیسی پذیرفت. در این سفرها در ۱۹۱۳ - ۱۹۱۴ پولوک را نیز همراه خود برد. اما هیچ‌گاه علائق او منحصر به علائق یک بازرگان دلبسته به پیشرفت نبود. دلیل این مدعا رمانهای متعدد (اما انتشار نیافته) در این دوره از زندگی اوست. پس از ۱۹۱۸ به قصد آن که از آموزش معنوی انضباط یافته‌ای برخوردار گردد به همان سه دانشگاهی رفت که پولوک به آنها رفته بود. در آغاز در زمینه‌ی روان‌شناسی به کار پرداخت. راهنمای او آدامار گلب^{۲۹} نام داشت که از هواخواهان نظریه‌ی شکل^{۳۰} بود. هنگامی که هورکهایمر در فرانکفورت اطلاع یافت که طرحی مشابه همان طرحی که او سرگرم آن بود اخیراً در جایی دیگر به انجام رسیده است به رشته‌ای دیگر روی آورد. این حوزه‌ی جدید، فلسفه بود و راهنمای تازه‌اش هانس کورنلیوس بود^{۳۱}. هرچند کورنلیوس هیچگاه ارتباطی مستقیم با مؤسسه نداشت، تأثیرش بر هورکهایمر و دوستانش زیاد بود. میزان تأثیر او را در فصل بعد که عنصرهای نظریه‌ی انتقادی به بحث گذاشته می‌شود روشن خواهیم کرد. هورکهایمر دکترای خود را به راهنمایی کورنلیوس با رساله‌ای درباره‌ی کانت^{۳۲} در سال ۱۹۲۲ دریافت کرد. سه سال بعد با

27. Stuttgart

28. Moritz

29. Adhemar Gelib

30. Gestalt

31. Hans Cornelius

32. Max Horkheimer, Zur Antinomie der teleologischen Urteilskraft

(انتشار نیافته) 1922

نگارش رساله‌ای برای کسب مقام دانشیاری به بحث انتقادی دیگری درباره‌ی آثار کانت پرداخت و اجازه‌ی تدریس* یافت. او نخستین درس خود را به عنوان دانشیار خصوصی در ماه مه ۱۹۲۵ درباره‌ی کانت و هگل^{۳۲} ایراد کرد.

* از دکتر وایل تشکر دارم که در نامه‌ای به تاریخ ۸ ژوئن ۱۹۷۱ درباره‌ی این اصطلاح و دیگر اصطلاحهای رایج در سلسله مراتب دانشگاهی آلمان پیرامون سال ۱۹۲۰ توضیحات کامل به شرح زیر در اختیارم گذاشت: «دانشیار خصوصی (Privatdozent) نخستین پله در سلسله مراتب دانشگاهی است. این مقام با مقام استادیار (assistant) professor در نظام دانشگاهی امریکا تطبیق می‌کند. نامزد دست یافتن به چنین مقامی پس از دریافت درجه‌ی دکترای معمولاً به عنوان دستیار یک استاد کامل، رئیس گروه یا یک سمینار (گروه مطالعه) خدمت می‌کند و باید رساله‌ای به منظور اثبات لیاقت خود بنویسد که آن را رساله‌ی دانشیاری (Habilitationsschrift) می‌نامند و از حمایت دو استاد کامل برخوردار است. سپس باید از آن در یک جدل علمی (Disputation) در برابر گروه که از استادان کامل تشکیل شده است به دفاع برخیزد. (در دانشگاه فرانکفورت پنج گروه وجود داشت: فلسفه، حقوق، اقتصاد و علوم اجتماعی، پزشکی، و علوم طبیعی.) اگر نامزد از عهده برمی‌آید گروه به او اجازه‌ی تدریس (venia legendi) اعطاء می‌کند که محدود به حوزه‌ی علمی معینی بود. دانشیار خصوصی نه کارمند به شمار می‌آمد و نه حقوق دریافت می‌کرد مگر سهمی از دستمزدهای تدریس برای درش.

پلیدی بعد این نردبام دست یافتن به مقام استادی بی‌کرسی (Ausserordenlicher Profressor) بود که معادل associate professor در امریکا است. صاحب این مقام یک کارمند به‌شمار می‌رفت با حق تصدی دائمی شغل استادی و حقوق، همچنین سهمی از دستمزدهای تدریس دریافت می‌کرد. این شخص می‌توانست راهتمای نامزدهای دکترای بشود و در امتحانات شرکت کند اما در نشستهای گروه دارای حق رای نبود هر چند که می‌توانست در این نشستها سخن بگوید.

استاد با کرسی (Ordenerlicher Professor) که معادل Full professor در امریکا است دارای تمام حقوق یک استاد بی‌کرسی بود به اضافه‌ی حق رای در نشستها، اما برخلاف استاد بی‌کرسی او می‌توانست درباره‌ی هر موضوعی که می‌خواست درس بدهد حتی بیرون از حوزه‌ی علمیش (مثلاً صاحب کرسی تاریخ هنر اگر تمایل می‌داشت می‌توانست درباره‌ی ارودینامیک (aerodynamic) درس بدهد). البته او یک کارمند به‌شمار می‌رفت با حق تصدی دائمی شغل استادی (و معمولاً حقوق زیاد)، سهمی از دستمزدهای تدریس می‌گرفت (معمولاً یک حداقل تضمین شده) و حق داشت از خدمات یک دستیار که دانشگاه حقوقش را می‌پرداخت بهره‌مند باشد. استاد کامل با ادای سوگند خدمت اگر بیگانه می‌بود تبعیت آلمان به او اعطاء می‌شد مگر آن که قبلاً آن را رد می‌کرد (از همین رو گرو نبرگ (Grüneberg) خواست تبعیت اتریشی خود را نگاه دارد، و مدتها بعد، هورکهایمر ترجیح داد که امریکایی بماند).

۳۳. عنوان رساله‌ی دانشیاری هورکهایمر چنین بود:



رابطه‌ی هورکهایمر با پولوک نیکی از سنگپایه‌های مؤسسه بود، و در خور آن است که در اینجا کوتاه‌به آن بپردازیم. با نگاه به قطعه‌ای از زندگینامه‌ی لودویگ مارکوزه^{۳۴} از این رابطه آگاهی می‌یابیم. مارکوزه که هیچ ارتباطی با هربرت مارکوزه ندارد در نیمه‌ی سالهای بیست در یکی از روزنامه‌های فرانکفورت نقد تئاتر می‌نوشت. روزی کورنلیوس دو جوان دست پرورده‌ی خود را به دفتر او برد. از این دو «یکی مردی بود جذاب و سرشار از صمیمیت و دوست داشتنی به نام ماکس هورکهایمر و دیگری دوست خوددار و به ظاهر نامطبوعش به نام فریتز پولوک»^{۳۵}؛ اما می‌شد کمی از آن چه را که در پناه این خودداری، پنهان شده بود در او مشاهده کرد^{۳۶}. از خصوصیات پولوک که مارکوزه احتمالاً به آن اشاره داشته است می‌توان فروتنی و اخلاص بی‌قید و شرط در برابر هورکهایمر را نام برد که مشخصه‌ی دوستی شصت ساله‌ی آنان تا مرگ پولوک در زمستان ۱۹۷۰ بود. صرف‌نظر از وقفه‌های کوتاه مدت، این دو مرد سراسر زندگی بزرگسالی خود را در مجاورت هم گذراندند. پولوک نقش آدمی مصلحت‌بین و واقع‌گرای محتاط را ایفاء می‌کرد و اغلب، جزئیات امور روزانه را نظم و نسق می‌داد تا هورکهایمر بیشترین وقت را برای پی‌گیری کارهای علمیش به دست آورد. هورکهایمر از همان دوران کودکی به حمایت نیاز داشت، و در دوران بلوغ نیز پولوک همچون سپری بین او و واقعیت خشن عمل می‌کرد.

Kants Kritik der Urteilskraft als Bindeglied zwischen theoretischer und Praktischer Philosophie (Stuttgart, 1925).

توصیفی از نخستین درس او را می‌توان در نوشته‌ی زیر یافت:

Madlen Lorei, Richard Kirn, Frankfurt und die goldenen zwanziger Jahre (Frankfurt, 1966), p.97. 34. Ludwig Marcuse

35. Fritz Pollock همان فریدریش پولوک است

36. Ludwig Marcuse, Mein zwanzigstes Jahrhundert (Munich, 1960), P. 114.

یکی از ناظران^{۳۷} به یاد می آورد که هورکهایمر اغلب خلق و خویی متغیر و تحریک پذیر داشت، در حالی که بر خلاف او پولوک متعادل، حتی سخت و استوار بود. شخصیت‌های مکمل این دو یکی از علت‌های موفقیت کار مؤسسه به حساب می آمد. این واقعیت که به حرفه‌ی علمی پولوک تا حدی به همین خاطر آسیب رسید، به نظر می رسد بهایی بود که او حاضر بود خود با رضا و رغبت بپردازد. از این گذشته چنین نتیجه‌ای را در سالهای دهه‌ی بیست نمی شد پیش بینی کرد.

در واقع هر دوی اینان، و احتمالاً وایل نیز، می توانستند هر یک در حوزه‌ی کارشان در انتظار موفقیت حرفه‌ای باشند. اما ورود به نظام بسیار خشک دانشگاهی آلمان آنان را وادار ساخت که علائق گسترده‌ی خود را به یک رشته‌ی معین محدود کنند. به علاوه به شیوه‌ای که آنان امید داشتند به کار علمی ریشه‌ای بپردازند در سلسله مراتب دانشگاهی با اقبال چندانی مواجه نمی شد. همکاران دانشگاهی کورنلیوس حتی به او که غیر مارکسیست، اما غیر متعارف بود به عنوان یکی از خودیها نگاه نمی کردند. با توجه به این وضعیت، فکر وایل برای تأسیس یک مؤسسه‌ی پژوهشهای اجتماعی که مستقلاً خرجش را تأمین کند بهترین امکان می نمود تا بتوان از مجراهای متعارف زندگی دانشگاهی درگذشت. موضوعهایی چون تاریخ جنبش کارگری و منشاء یهود آزاری که در برنامه‌ی رسمی آموزش دانشگاهی آلمان نادیده انگاشته می شد، می توانست در این مؤسسه با دقتی بی سابقه مطالعه شود^{۳۸}. طرح ایجاد مؤسسه به هرمان وایل، پدر فلیکس، عرضه شد و وی با یک سرمایه گذاری اولیه که شامل صد و بیست هزار مارک (برابر سی هزار دلار پس از پایان گرفتن تورم) در سال

۳۷. مصاحبه با گرهارد مایر (Gerhard Meyer) در:

Merdliith, N.H., July 19, 1971.

۳۸. اینها طرحهایی بود که به هرمان وایل پیشنهاد شد تا او را متقاعد سازد که به مؤسسه کمک مالی بدهد (گفنگو با فریدریش پولوک: (Montagnola Switzerland, March).

می شد موافقت کرد. پولوک ارزش این پول را چهار برابر ارزش اسمی این پول در ۱۹۷۰ برآورد کرده است. برای تأمین گذران زندگی یک دستیار مجرد در مؤسسه در ماه دویست مارک (یا پنجاه دلار) لازم می آمد. باگذشت زمان این سرمایه‌ی آغازین باکمکهای مالی دیگری که بخشی از آن از وایل و بخشی از منابع دیگر به دست آمد، افزایش یافت. تا جایی که من اطلاع دارم نشانه‌ای وجود ندارد که حکایت از آن کند که کمک‌کنندگان سیاسی نیز در این میان دست داشته‌اند هر چند که در سالهای بعد گه‌گاهی افترا زندگان به مؤسسه به اشاعه‌ی چنین ادعاهایی پرداختند. به هر حال هدیه‌ی هرمان وایل، گرچه مبلغ عظیمی نبود، پایه‌گذاری و نگهداری مؤسسه‌ای را امکان‌پذیر ساخت که استقلال مالیش در سراسر زندگی آینده‌اش همواره مزیت بزرگش به شمار می‌آمد.

گرچه استقلال، هم از نظر مالی و هم از نظر معنوی، والاترین هدف بنیانگذاران مؤسسه بود، ولی صلاح دیدند نوع وابستگی با دانشگاه فرانکفورت که خود تازه در سال ۱۹۱۴ تأسیس شده بود، برقرار سازند. در آغاز نظر بر این بود که مؤسسه را «مؤسسه‌ی مارکسیسم»^{۳۹} نام بگذارند اما از این فکر به سبب آن که تحریک‌آمیز می‌نمود چشم پوشیدند و در جستجوی گزینه‌ای از وپی^{۴۰} برآمدند (که آخرین بار نبود که در تاریخ مکتب فرانکفورت چنین روشی در پیش گرفته می‌شد). پیشنهاد وزارت فرهنگ مبنی بر این که آن را «مؤسسه‌ی پژوهشهای اجتماعی فلیکس وایل» نامگذاری کنند از سوی وایل به این دلیل رد شد که «مؤسسه باید به سبب سهمی که در زمینه‌ی مارکسیسم ادا می‌کند شناخته و بلکه مشهور شود، نه به علت پول بنیانگذار آن»^{۴۱}. سرانجام تصمیم گرفته شد نام ساده‌ی «مؤسسه‌ی

39. Institut für Marxismus

40. Aesopian alternative. بهانه‌ای است از پنهان کردن نیت واقعی م.

۴۱. از نامه‌ی وایل به من به تاریخ ۳۱ ژانویه ۱۹۷۱.

پژوهشهای اجتماعی» را برای آن برگزینند. وایل همچنین نپذیرفت که رساله‌ی دانشجویی بنویسد و دانشیار خصوصی بشود، یا امکان پیشرفت بیشتر دانشگاهی را که منجر به مدیریت مؤسسه بشود، در نظر بگیرد، زیرا فکر می‌کرد که «مردمان بر این باور خواهند شد که من اجازه‌ی تدریس و سپس کرسی استادی را خریده‌ام»^{۴۲}. مطابق پیمانی که با وزارت فرهنگ بسته شده بود مدیریت مؤسسه مشروط بود به داشتن کرسی دانشگاهی یعنی کارمندی دولت. وایل یک اقتصاددان مدرسه‌ی عالی فنی آخن^{۴۳} را به نام کورت آلبرت گرلاخ^{۴۴} نامزد مدیریت مؤسسه کرد. خود وایل ریاست انجمن پژوهشهای اجتماعی یعنی شورای مالی و اداری مؤسسه را در دست گرفت.

گرلاخ با بنیانگذاران مؤسسه در بیزاری زیبایی شناختی و سیاسی از جامعه‌ی بورژوازی همراهی داشت. بیزاری زیبایی شناسی را از راه ارتباط با محفل اشتغال گئورگه^{۴۵} در خود پرورش داده بود و بیزاری سیاسی را از راه آشنایی با هواخواهان فابیانسم^{۴۶} در طی دوران تحصیل در انگلستان. از نظر سیاسی آشکارا به چپ گرایش داشت. پولوک سالها بعد از او به عنوان یک سوسیالیست غیر حزبی یاد می‌کند.^{۴۷}* در حالی که دو تاریخنگار انگلیسی به نامهای دیکین و استوری در بررسی خود راجع به ریشارد زورگه نوشتند: «احتمال دارد که او نیز مانند زورگه در آن زمان عضو حزب کمونیست بوده است».^{۴۸} طبیعت سیاسی گرلاخ هر چه هم که بوده باشد، هنگامی که وایل او را

۴۲. همانجا.

43. Technische Hochschule Aachen

44. Kurt Albert Gerlach

45. Stefan George

46. Fabianism

فرقه‌ای از سوسیالیستهای انگلیس که خواستار استقرار تدریجی و مسالمت‌آمیز سوسیالیسم در جامه‌داند و سازمانی به نام «انجمن فابیان» (Fabian Society) برپا کرده‌اند.

* مصاحبه‌ی پولوک، مارس ۱۹۶۹.

۴

48. F. W. Deakin and G.R. Story. The Case of Richard Sorge (London 1966. P. 32.

پیشنهاد کرد، گروه اقتصاد و علوم اجتماعی دانشگاه وی را به عنوان استاد و وزارت فرهنگ به عنوان نخستین مدیر مؤسسه پذیرفتند. در آغاز سال ۱۹۲۲ گِراخ «بیانیه‌ای درباره‌ی پایه‌گذاری مؤسسه‌ی پژوهشهای اجتماعی در دانشگاه فرانکفورت»^{۴۹} نگاشت و در آن هدفهای مؤسسه را تشریح کرد. اندک مدتی پس از آن اعلام شد یک سلسله سخنرانی افتتاحی درباره‌ی آنارشیسم، سوسیالیسم و مارکسیسم ایراد خواهد کرد. اما این سخنرانیها هرگز ایراد نشد زیرا در اکتبر ۱۹۲۲ گِراخ ناگهان در اثر حمله‌ی بیماری قند در سی و شش سالگی درگذشت. (او کتابخانه‌ی هشت هزار جلدیش را به وایل سپرد که او هم آن را به مؤسسه وا گذاشت.)

جستجو برای یافتن جانشین متوجه شخصیتی مسن تر شد که به عنوان مدیر موقت مؤسسه خدمت کند تا یکی از اعضای جوانتر بنیانگذار مؤسسه به سنی برسد که بتواند صاحب کرسی دانشگاهی بشود. نخست گوستاو مایر^{۵۰} تاریخنگار مشهور سوسیالیسم و زندگینامه نویس انگلس در نظر گرفته شد. اما مذاکرات با مایر چنان که خود وی در خاطراتش می‌آورد به شکست انجامید زیرا که وایل (مایر بعدها برای این که او را بی‌اهمیت جلوه بدهد «کمونیست اشرافی» نام نهاد) خواستار نظارت کامل بر زندگی معنوی مؤسسه بود.^{۵۱} اگر هم این نکته درست باشد پافشاری وایل زیاد به طول نینجامید زیرا نامزد بعدی که عهده‌دار مدیریت مؤسسه هم شد خیلی سریع توانست چیرگی خود را در امور مؤسسه جا بیندازد. به نظر می‌رسد که تأثیر وایل در زمینه‌های معنوی مؤسسه هیچگاه خیلی زیاد نبوده است.

گزینش نهایی برای جانشینی گِراخ سرانجام متوجه کارل

49. Institut für Sozialforschung an der Universität Frankfurt am main (Frankfurt 1925). P.13.

50. Gustav Mayer

51. Gustav Mayer, Erinnerungen (Zurich and Vienna, 1949), PP. 340 - 341.

گرونبرگ^{۵۲} شد که ترغیب گردید کرسی استادی حقوق و علوم سیاسی را در دانشگاه وین رها کند و به فرانکفورت^{۵۳} بیاید. گرونبرگ سال ۱۸۶۱ در فوسکانی^{۵۴}، رومانی، در خانواده‌ای یهودی به دنیا آمد (او سپس به مذهب کاتولیک گروید برای آن که بتواند در دانشگاه وین صاحب کرسی استادی بشود). از سال ۱۸۸۱ تا ۱۸۸۵ در پایتخت اتریش در رشته‌ی حقوق به تحصیل پرداخت و سپس در همان شهر هم به عنوان حقوقدان و هم به عنوان استاد دانشگاه مشغول به کار شد. در سال ۱۹۰۹ استاد دانشگاه وین شد و دو سال پس از آن دست به انتشار «آرشیو تاریخ سوسیالیسم و جنبش کارگری»^{۵۵} زد که به اختصار به نام «بایگانی گرونبرگ» شهرت یافت.

از نظر سیاسی گرونبرگ آشکارا به مارکسیست بودن خود اعتراف داشت و یکی از نویسندگان او را «پدر آسترومارکسیسم»^{۵۶} (مارکسیسم اتریشی) نامیده است.^{۵۷} اما مورخ این جنبش چنین توصیفی از شخصیت گرونبرگ را مورد تردید قرار داده و نوشته است که این توصیف فقط تا این حد درست است که «نمایندگان آسترومارکسیسم در دانشگاه وین از شاگردان وی بودند، ولی نه به این معنا که بتوان خود گرونبرگ را در شمار آسترومارکسیستها به حساب آوریم. زیرا آثار او در وهله‌ی نخست خصلت تاریخی دارند و به

52. Carl Grünberg

۵۳. برای کسب آگاهی درباره‌ی زندگی گرونبرگ نک:

Österreichisches Biographisches Lexicon, 1915 - 1950, vol. II (Graz - Köln, 1957- 1959)

54. Foscani

55. Archiv für die Geschichte des Sozialismus und der Arbeiterbewegung

56. Vater des Austromarxismus

57. Gustav Nenning, Carl Grünberg und die Anfänge des Austromarxismus (Graz, 1968) P. 94

مسائل استقرار وحدت میان نظریه و پراکسیس نمی‌پردازند.^{۵۸} به نظر می‌رسد که بی‌تفاوتی نسبی گرونبرگ در قبال مسائل نظری پس از آمدن به فرانکفورت همچنان ادامه یافته است. هرچند مجله‌ی او گه‌گاه مقاله‌های نظری به چاپ می‌رساند مانند مقاله‌ی مهم کارل کورش به نام «مارکسیسم و فلسفه» در سال ۱۹۲۳ و سه سال بعد مقاله‌ی انتقادی^{۵۹} گئورگ لوکاچ درباره‌ی موزس هس^{۶۰}، اما به طور عمده به بررسی‌های تاریخی و تجربی اختصاص یافته بود که در مارکسیسمی غیر دیالکتیکی و مکانیکی به سبک انگلس - کائوتسکی ریشه دوانیده بود. علائق نظری خود وایل نیز زیاد متفاوت نبود، و گرونبرگ مطمئناً می‌بایست موافق با تفکر مسلط درباره‌ی هدف یک مؤسسه‌ی بین رشته‌ای باشد که بخواهد به تشریح ریشه‌ای جامعه‌ی بورژوازی بپردازد. بدین ترتیب مسئله‌ی جانشینی گرلاخ هنگامی که مؤسسه آماده به کار بود به نحوی رضایتبخش حل شد. در عین حال خوب است گذرا به این نکته توجه داشت که گرونبرگ نخستین مارکسیست معترفی بود که در یک دانشگاه آلمان صاحب کرسی استادی بود.

مؤسسه به طور رسمی در ۳ فوریه‌ی ۱۹۲۳ به موجب حکم وزارت فرهنگ تأسیس یافت. پیش از آن توافقی میان انجمن پژوهشهای اجتماعی و این وزارتخانه به عمل آمده بود. پروفیسور درورمن^{۶۱} از موزه‌ی علوم طبیعی سنکن برگ^{۶۲} از مؤسسه دعوت کرد از فضاهايش به طور موقت استفاده کند. مؤسسه این دعوت را پذیرفت و بی‌درنگ آغاز به کار کرد. به طوری که وایل به یاد می‌آورد، «در میان

58. Norbert Leser, Zwischen Reformismus und Bolschewismus: Der Austromarxismus als Theorie und Praxis (Wien, Frankfurt, Zürich 1968), P. 177.

59. Georg Lukács, "Masess Hess und die Probleme der Dialektik Grünbergs Archiv XII idealistischen (1926).

60. Mosess Hess

61. Drevermann

62. Senckenberg - Museum für Natur wissenschaft

جعبه‌های متحرک، روی میزهای سرهم‌بندی شده از تخته‌ها و در زیر اسکلت‌های یک نهنگ عظیم‌الجثه، یک دیپلودوکونس و یک ایکتیوزاروس^{۶۳}».

در مارس ۱۹۲۳ بنای ساختمانی به‌منظور جادادن فعالیتهای مؤسسه در ویکتوریا آله^{۶۴} در نزدیکی بوکنهایمرلنداشتراسه^{۶۵} در محوطه‌ی دانشگاه آغاز شد. فرانتس روکله^{۶۶}، آرشیست برگزیده‌ی وایل، طرح یک بنای ساده، مکعب و پنج طبقه‌ای را به سبک «عینیت جدید»^{۶۷} ریخت که سبک مورد علاقه‌ی محافل آن روزگار پیشگامان هنری در جمهوری وایمار بود. در سالهای بعد طنز این قضیه که مؤسسه در بنایی اسکان یافته بود که معماری آن تجلی‌بخش روح «سودمندی» محض بود که نظریه‌ی انتقادی آن همه آن را سخره می‌کرد^{۶۸}، هرگز از میان اعضای آن رخت برنست. با این وجود تالار قرائت آن با سی‌وشش صندلی، شانزده اطاق کوچک کار، چهار اطاق سمینار با ظرفیت صد نفر و کتابخانه‌ای با گنجایش هفتادوپنج هزار کتاب برای این مؤسسه‌ی جوان درست به کار می‌آمد.

در ۲۲ ژوئن ۱۹۲۴ بنای آماده‌ی مؤسسه رسماً افتتاح شد. سخنرانی افتتاحیه را گرونبرگ ایراد کرد.^{۶۹} او بر لزوم وجود یک آکادمی پژوهشی تأکید کرد که آن را مغایر با گرایش رایج در نظام آموزش عالی

63. Letter from Weil to me. June 8, 1971.

64. Victoria - Allee

65. Bockenheimer Landstrasse

66. Franz Röckle

67. Neue Sachlichkeit

۶۸. برای نمونه در این باره نک :

Heinrich Regius "Die neue Sachlichkeit", Dämmerung (Zürich, 1934) P. 216.

هاینریش رگیوس نام مستعار هورکهایمر بود که آن را به کار می‌برد تا بتوان کتابش را در آلمان پخش کرد.

Carl Grünberg, "Festrede gehalten Zur Einweihung des Instituts für Sozialforschung an der Universität Frankfurt a/M. am 22 Juni 1924, "Frankfurter Universitäts - Reden XX (Frankfurt, 1924).

آلمان در آن دوران می دانست که به آموزش به بهای پژوهش و علم رجحان می داد. هر چند مؤسسه می بایست تا حدی نیز آموزش عرضه کند اما می کوشد پرهیزد از این که به آموزشگاه تربیت «ماندرانهایی»^{۷۰} تبدیل گردد که مهیا می شوند برای آن که فقط در خدمت وضع موجود به ایفای نقش پردازند. گرونبرگ با اشاره به گرایش دانشگاه های آلمان که مراکز آموزش حرفه ای - مؤسسه هایی برای تربیت «ماندرانهها» - می شوند زخمی کهنه را در تاریخ آلمان به انگشت می نمود. یک سده پیشتر ویلهلم فون هومبولت کوشیده بود ارتباطی برقرار سازد میان «دانشگاه هایی» که به آموزش عملی می پردازند و «آکادمی هایی» که پژوهش ناب را می پرورانند.^{۷۱} اما با گذشت زمان دانشگاه که خود را با محیط سازگار می ساخت توانست «آکادمی» انتقادی را کنار بزند و به عنوان الگوی آموزش عالی آلمان تجلی کند. مؤسسه می خواست از همان آغاز با این روند به مخالفت برخیزد.

گرونبرگ در ادامه ی سخنرانی خود کوشید تفاوت مدیریت مؤسسه را با مدیریت سایر مؤسسه های پژوهشی تازه برپاگشته ترسیم کند. مثلاً برخلاف مؤسسه ی پژوهشی علوم اجتماعی تازه تأسیس گشته ی کلن که در آن رهبری جمعی به کار بسته می شد و کریستیان اکرت،^{۷۲} لئوپولد فون ویزه،^{۷۳} ماکس شلر^{۷۴} و هوگولینده من^{۷۵} مدیریت آن را در دست داشتند، مؤسسه ی فرانکفورت فقط یک مدیر با اختیار «دیکتاتوری» خواهد داشت. گرچه استقلال اعضاء تضمین شده بود ولی تصمیم گیری راجع به منابع مالی مؤسسه و تمرکز

۷۰. در حاشیه یادآور می شود که گرونبرگ این اصطلاح را کاملاً در جهت عکس فریتز رینگر به کار می برد. نک:

Fritz Ringer, *The Decline of the German Mandarins* (Cambridge, Mass., 1969).

71. Wilhelm von Humboldt. *Schriften, ausgewählt von W.Flemmer* (München 1964), S.307.

72. Christian Eckert

73. Leopold von Wiese

74. Max Scheler

75. Hugo Lindemann

بخشیدن به نیروهایش فقط در دست مدیریت خواهد بود. در سالهای بعد تسلط ماکس هورکهایمر را بر امور مؤسسه همگان بی تردید پذیرا بودند. هر چند که این امر به میزان زیادی از نیروی شخصیت و قوه‌ی درک او نشأت می‌گرفت. با این حال قدرت‌ش در ساخت مؤسسه نیز، آن چنان که در آغاز طراحی شده بود، ریشه داشت.

گرونبِrg سخنرانی افتتاحیه‌ی خود را با اعتراف صریح به مارکسیسم به عنوان یک روش علمی پایان برد. همان سان که لیبرالیسم، سوسیالیسم دولتی و مکتب تاریخی در مؤسسه‌های دیگر خانه گزیده‌اند، مارکسیسم نیز اصل حاکم در مؤسسه‌ی فرانکفورت خواهد بود. استنباط گرونبِrg از تحلیل مادی پیچیده نبود. او گفت تحلیل مادی «به ویژه استقرایی است؛ نتایج آن مدعی صحت در همه‌ی زمانها و مکانها نیست»، بلکه «فقط دارای اعتبار مشروط تاریخی است».^{۷۶} او در ادامه‌ی سخنرانی خود گفت مارکسیسم راستین جزمی نیست و در جستجوی قوانین ابدی برنمی‌آید. نظریه‌ی انتقادی به شکلی که بعدها تکامل یافت با این تأکید آخری گرونبِrg هماهنگی کامل داشت. ولی معرفت‌شناسی استقرایی او مورد تأیید هورکهایمر و دیگر اعضای جوان‌گروه قرار نگرفت. با این حال گرایش او بود که در سالهای آغازین مؤسسه غلبه داشت. «بایگانی گرونبِrg» همچنان به تاریخ جنبش کارگری می‌پرداخت هرچند که گاهگاه نوشته‌هایی نظری به چاپ می‌رساند مانند^{۷۷} بررسی پولوک درباره‌ی ورنر سومبارت^{۷۸} و مقاله‌ی هورکهایمر راجع به کارل مانهایم.^{۷۹}

76. Grünberg, "Festrede," P.II.

77. Friedrich Pollock, Sombarts "Wiederlegung" des Marxismus (Leipzig 1926), a Beiheft of the Grünbergs Archivi; Max Horkheimer, "Ein neuer Ideologiebegriff? Grünbergs Archiv XV (1930).

78. Werner Sombart

79. Karl Mannheim

آهنگ دوران مدیریت گرونبرگ از آهنگ دوران مدیریت هورکهایمر که جانشین او و مدیر مؤسسه شد سخت متفاوت بود. این آهنگ در نامه‌ی دانشجویی در مؤسسه، به نام اسکار اچ. سوئد،^{۸۰} به مارکسیست امریکایی ماکس ایستمن^{۸۱} به سال ۱۹۲۷ ضبط شده است. تعصب نسبی به مارکسیسم در مؤسسه این دانشجوی سوئدی را سرخورده کرد و دست به شکوه زد که وقتش را به هدر می‌دهد با «بحثهای طولانی و خشم‌آلود در یک مؤسسه‌ی مارکسیستی با نسلی جوانتر که خود را وقف مذهبی خشک کرده است و به پرستش نوشته‌هایی مقدس می‌پردازد، بگذریم از این که تخته‌های سیاه انباشته است از تردستیهای ریاضی با خطهای درهم و برهم مانند 1000 واحد سرمایه ثابت $(K) + 400$ واحد سرمایه متغیر (W) راجع به محاسبات مارکس از کارکرد سرمایه و چیزهایی از این دست، خدایا! چه ساعتی را گذرانده‌ام و به بحثهای سمینارها و محفلهای دانشجویی درباره‌ی دیالکتیک هگلی گوش فراداده‌ام بی آن که ندایی برخیزد و بگوید که این مسائل را دیگر نمی‌توان به مدد خرده‌گیریهای «فلسفی» حل کرد (حتی به فرض این که روزگاری بدین ترتیب حل شده باشد). حتی مدیر مؤسسه [گرونبرگ] با مخاطبانی پرشور و جوان روبه‌رو است که اعتقاد دارند نظریه‌ی نسبیت ادامه‌ی ایدئولوژی بورژوازی است که اندیشه‌هایی دائماً در حال تغییر را به جای ماتریالیسم نیوتن می‌نشانند، یا می‌گویند که فرویدیسم [کذا] و برگسونیسم حمله‌هایی موزیانه از پشت هستند، و باور دارند که می‌توان با شمشیری در یک دست و «تاریخ ماتریالیسم تاریخی» در دست دیگر جنگ کرد... حتی او [گرونبرگ] ناچار می‌شود علیه تضادهای درونی یک ت.م.ت.^{۸۲} [؟] مارکسی به بحث بنشیند و مجبور

80. Oscar H. Swede

81. Max Eastman

۸۲. تفسیر مادی تاریخ:

Materialist Interpretation of History

می‌گردد تدبیرهای دفاعی بسازد در برابر این قبیل نتیجه‌گیریهای منطقی که گویا ما می‌توانیم دست بر سینه گذاشته بنشینیم و هزاره‌ای را انتظار بکشیم که روی لاشه‌ی پوسیده‌ی سرمایه‌داری شکوفا می‌گردد. واقعیت این است که جبرگرایی اقتصادی نه می‌تواند نیروهای مبارز به بار آورد و نه نیروهای خلاق، و اگر باید متکی به سرما، گرسنگی و مزدهای پایین باشیم هرگز کمونیسمی به وجود نخواهد آمد».^{۸۳}

نارضایی سوئد از مارکسیسم نازای دوران گرونیبرگ را مدیران بعدی مؤسسه که سرانجام مکتب فرانکفورت را بنا نهادند، نیز حس می‌کردند، ولی در سالهای بیست نوآوریهای اندکی در زمینه‌ی نظری در، به اصطلاح دانشجویان، «کافه مارکس» روی داد. معرف وضعیت مؤسسه در این دوره پیوندهای نزدیک آن با مؤسسه‌ی مارکس - انگلس به مدیریت داوید ریازانوف^{۸۴} است.^{۸۵} هر هفته چاپاری عکس نسخه‌های خطی چاپ نشده‌ی مارکس و انگلس را از مرکز حزب سوسیال دموکرات آلمان در برلین می‌آورد تا به مسکو ارسال شود و در مجموعه‌ی معروف «دوره‌ی کامل انتقادی - تاریخی آثار مارکس - انگلس»^{۸۶} به چاپ برسد.^{۸۷}

۸۳. نامه‌ی اسکار اچ. سوئد به ماکس ایستمن به تاریخ اکتبر ۱۹۲۷ در: Eastman collection, Manuscripts Department, Lilly Library, Indiana University.

از جک دیگینز (Jack Diggins) از دانشگاه کالیفرنیا، ابروین، سپاسگزارم که مرا به این نامه توجه داد.

84. David Ryazanov

۸۵. در سال ۱۹۳۰ فرانتس شیلر (Franz Schiller) مقاله‌ای بلند و ستایش‌کننده در «بایگانی گرونیبرگ» نوشت با مشخصات زیر:

"Das Marx - Engels Institut in Moskau", Grünbergs Archiv XV.

86. Marx - Engels Historisch - Kritische Gesamtausgabe (MEGA).

۸۷. این جنبه از کار مؤسسه پس از مهاجرت توسط هیلده ریگساودیاس - وایس (Hilde Rigaudias _ Weisa) ادامه یافت. او پرسشنامه‌ای تا آن هنگام ناشناخته را از مارکس درباره‌ی موقعیت کارگران فرانسوی از ۱۸۳۸ تا ۱۸۴۸ کشف کرد با مشخصات

در همین حال مؤسسه شروع کرد به گردآوری گروهی از استادیاران جوان با پیشینه‌ها و علاقه‌های گوناگون. در میان آنان به ریچارد «ایکا» زورگه نیز برمی‌خوریم که در واقع در تحول بعدی مؤسسه کمترین نقش را داشت اما از جذابترین شخصیت‌هایی بود که در تاریخ مؤسسه به آن پیوست. داستان درخور توجه جاسوسی او برای روسیان در شرق دور پیش از جنگ دوم جهانی و در جریان این جنگ مشهورتر از آن است که بخواهیم این جا تکرار کنیم. نخست سوسیالیست مستقل بود و پس از ۱۹۱۸ کمونیست. زورگه نزد گِراخ در آخن دکترای خود را می‌گذراند. فعالیت‌های دانشگاهیش را با فعالیت‌های حزبیش مانند سازمان دادن غیرقانونی کارگران معدن در رور^{۸۸} به هم پیوست. در سال ۱۹۲۱ با همسر پیشین گِراخ به نام کریستیان^{۸۹} ازدواج کرد. ولی شگفت‌آور بود که این ازدواج به بهای دوستیش با استادش تمام نشد. هنگامی که سال بعد گِراخ به فرانکفورت رفت زورگه نیز به دنبال او راه افتاد. پس از مرگ ناگهانی گِراخ که قرار بود نخستین مدیر مؤسسه بشود، زورگه مدت زمان کوتاهی در مؤسسه ماند و وظیفه‌ی سازمان دادن کتابخانه به او سپرده شد. این کار به مذاق او خوش نمی‌آمد و وقتی که حزب در ۱۹۲۴ او را به مسکو فراخواند هیچ چیز مانع فرمانبرداری او نگشت؛ بی‌تأخیر فرانکفورت را ترک گفت. به هر حال ارتباط او با مؤسسه، بنابه قول دیکین و استوری، «باید صوری و فرصتی برای اختفای وی بوده باشد»^{۹۰} به خاطر کار حزبیش. هنگامی که زورگه در سالهای چهل به عنوان جاسوس بر ملا گشت تازه دیگر اعضای مؤسسه از فعالیت‌های درخور توجه او به عنوان یک عامل پنهانی آگاهی یافتند.^{۹۱}

زیر:

Les Enquêtes ouvrières en France entre 1830 et 1848; Paris 1936.

88. Ruhr

89. Christiane

90. Deakin and Story, Richard Sorge, P.32

91. Pollock Interview, March, 1969, in Montagnola.

دیگر استادیاران مؤسسه، با وجود نیت رسمی مؤسسان برای دورنگهداشتن آن از هرگونه وابستگی حزبی، آشکارا درگیر سیاستهای چپ بودند. کارل آگوست ویتفوگل، فرانتس بورکناو^{۹۲} و یولیان گومپرتز هر سه عضو حزب کمونیست بودند. کوشندگی سیاسی به این اعتبار موجب نمی‌شد که فرد از گروه طرد شود. با این حال می‌توانست مانعی به شمار آید، مانند مورد کارل کورش که در حکومت ائتلافی سوسیال دموکراتها و کمونیستها در ایالت تورینگیا در ۱۹۲۳ وزیر دادگستری بود و پس از آن تا سال ۱۹۲۶ به عنوان یکی از شخصیت‌های برجسته‌ی مخالفان چپ در حزب کمونیست به فعالیت می‌پرداخت. تنها ویتفوگل به خاطر می‌آورد که کارل کورش در نخستین سالهای مؤسسه نقشی عمده داشته است اما دیگر اعضای زنده‌ی مؤسسه این نظر را نمی‌پذیرند. کورش در برخی از سمینارهای مؤسسه شرکت می‌جست و پیش و پس از مهاجرت گهگاه مقالاتی برای نشریات مؤسسه می‌نوشت اما هرگز عضویت کامل به او پیشنهاد نشد.^{۹۳} دلیلهای این موضوع بی‌تردید پیچیده‌اند اما تأکید کورش بر پراکسیس که موجب شد او در سالهای بعد هرچه بیشتر از نظریه‌پردازی فلسفی دور شود مطمئناً همان اندازه مؤثر بوده است که مزاج تغییرپذیرش که دیگران از او خرده می‌گرفتند.^{۹۴}

پرسش درباره‌ی عضویت احتمالی هورکهایمر در حزب کمونیست آلمان بارها عنوان شده است. اما دلیل محکم در تأیید این نظر وجود ندارد. چیزهای بسیاری در نوشته‌ها و کردارهای او یافت

92. Franz Borkenau

۹۳. در گزارش منتشر نشده‌ی مؤسسه به سال ۱۹۴۴ به نام:

"Ten Years on Morningside Heights".

از کورش به عنوان «همکار» نام برده شده است، اما به نظر می‌رسد که این امر چندان معنایی نداشته است. این گزارش در مجموعه‌ی لوونتال (Löwenthal) قرار دارد.

۹۴. وایل از او چنین یاد می‌کند «نمونه‌ی یک آدم تکرار که قادر نیست کارگروهی انجام بدهد». از نامه‌ی وایل به من به تاریخ ۵ ژوئن ۱۹۷۱.

می‌شود که وقتی که امروز چنین عضویتی را نفی می‌کند باورکردنی می‌سازد. در سال ۱۹۱۹ در دوران دانشجویی، هورکهایمر و پولوک شاهدان غیرفعالِ فعالیتهای انقلابی کوتاه مدتِ نویسندگان باواریایی بودند. هرچند به قربانیان چپِ ترور سفید که بلافاصله به راه افتاد یاری می‌دادند و آنان را پنهان می‌کردند ولی خودشان به انقلاب نپیوستند زیرا به عقیده‌ی آنان زودرس بود و به علت فقدان شرایط عینی که می‌تواند یک دگرگونی راستین اجتماعی را تسهیل کند، محکوم به شکست.^{۹۵} نخستین همدلیهای سیاسی هورکهایمر با روزا لوکزامبورگ^{۹۶} بود به ویژه به خاطر انتقاداتش از مرکزیت‌گرایی^{۹۷} بلشویسم.^{۹۸} پس از قتل روزا لوکزامبورگ سال ۱۹۲۰ هیچگاه رهبر سوسیالیست دیگری نیافت که از او پیروی کند.

هورکهایمر در یکی از چند تحلیل سیاسی مشخصش در دوران پیش از مهاجرت به نام «مدهوشی طبقه‌بندی کارگر آلمان»^{۹۹} انتشار یافته به سال ۱۹۳۴ در مجموعه‌ای از سخنهای قصار و نوشته‌های کوتاه که به «سپیده دم»^{۱۰۰} شهرت داشت، علت‌های تردید خود را در برابر حزب‌های گوناگون کارگری می‌آورد. انشعاب طبقه کارگر به دو گروه که یکی برگزیده، شاغل و جذب شده در نظام موجود است و دیگری انبوه بیکارانِ خشمگین و سرخورده که شکل کنونی سرمایه‌داری باعث پدیدآوردن آن است، به باور هورکهایمر، به دوگانگی متناسب با این وضع منجر شده است که در نتیجه در سویی حزب سوسیال دموکرات قرار دارد که فاقد انگیزه است و در سویی دیگر حزب

95. Pollock interview, March, 1969.

96. Rosa Luxemburg

97. Centralism

۹۸. نامدی ماتیاس بکر (Mattias Becker) به من به تاریخ ۷ ژوئن ۱۹۷۱. بکر بایگان هورکهایمر است برای پرونده‌های مؤسسه که در مونتائولا (Montagnola) نگهداری می‌شود و هنوز در دسترس عام قرار داده نشده است.

99. Ohnmacht der Deutschen Arbeiterklasse

100. R. Regius, Dämmerung, PP. 122-130.

[همان‌گونه که پیشتر آمد رگیوس نام مستعار هورکهایمر بود. م.]

کمونیست قرار دارد که در بی‌حسی تئوریک لنگ می‌زند. حزب سوسیال دموکرات آلمان برای توجیه رفتار خود «دلیلهای» بسیاری در دست دارد؛ کمونیستها که اغلب متکی به اجبار هستند دلیلهای بسیار کمی در اختیار دارند. هورکهایمر با بدبینی نتیجه می‌گیرد که چشم‌انداز آشتی دادن این دو موضع «در تحلیل نهایی» مشروط است «به مسیر فراگردهای اقتصادی... در هر دو حزب بخشی از نیروهایی یافت می‌شود که آینده‌ی بشریت وابسته به آنهاست».^{۱۰۱} از این رو مؤسسه هرگز، چه در دوران مدیریت گرونبرگ و چه در دوران مدیریت هورکهایمر، به حزب یا جناح خاصی از چپ نپیوست. یکی از عضوهای مؤسسه در سال ۱۹۳۱ رابطه‌ی مؤسسه را با جنبش کارگری چنین توصیف می‌کند:

«مؤسسه نهادی است بی‌طرف در دانشگاه که در دسترس همگان قرار دارد. اهمیت آن در این واقعیت نهفته است که برای نخستین بار هرچه که به جنبش کارگری در مهمترین کشورهای جهان ارتباط پیدا کند گردآوری می‌شود. به ویژه منابع (صورت جلسات کنگره‌ها، برنامه‌های حزبی، اساسنامه‌ها، روزنامه‌ها، و مجله‌ها)... هر که امروز در اروپای غربی بخواهد درباره‌ی جریانهای جنبش کارگری بنویسد باید نزد ما بیاید زیرا ما تنها کانون گردآورنده‌ی اسناد این جنبش هستیم».^{۱۰۲}

هنگامی که مؤسسه عضوهایی را می‌پذیرفت که وابستگی سیاسی داشتند، فقط به خاطر کار غیرسیاسی آنان بود. مهمترین

۱۰۱. همان جا، ص ۱۳۰.

۱۰۲. نامدی هنریک گروسمن (Henryk Grossmann) به پاول ماتیک (Paul Mattick) که به پیوست اثر گروسمن به نام زیر است:

Marx, Die klassische Nationalökonomie und das Problem der Dynamik (Frankfurt, 1969).

همراه با پی‌نوشتی از ماتیک در صص ۸۵ - ۸۶.

کوشنده‌ی سیاسی در صفوف مؤسسه کارل آگوست ویتفوگل بود.^{۱۰۳} فرزند یک آموزگار پیرو لوتر. ویتفوگل در ۱۸۹۶ در شهر کوچک ولترز دورف^{۱۰۴} نزدیک هانوفر^{۱۰۵} به دنیا آمد. پیش از جنگ در جنبش جوانان فعال بود و در اواخر جنگ به گونه‌ای فزاینده درگیر سیاستهای ریشه‌ای شد. در نوامبر ۱۹۱۸ به حزب سوسیالیست مستقل آلمان پیوست و دو سال پس از آن به سازمان کمونیستی‌ای که جانشین آن شد. در سراسر دوران و ایماز نیروی درخور توجه‌اش را به‌طور عمده وقف کار حزبی کرد، هرچند که اغلب به خاطر نگرشهای کژ آیینش در مسکو گرفتار در دسر می‌شد.

در همان حال که شرکت او در فعالیتهای کمونیستی ژرف می‌گشت، توانست در کار علمیش نیز به سرعت و با موفقیت پیش برود. ویتفوگل در لایپزیگ نزد کارل لامپرشت^{۱۰۶} درس خواند، سپس در برلین و سرانجام در فرانکفورت به تحصیل پرداخت که در این جا کارل گرونبِگ موافقت کرد راهنمایی رساله‌ی دکترای او را بپذیرد. او بررسیهایی درباره‌ی علم و جامعه‌ی بورژوازی انتشار داد پیش از آن که به موضوع جامعه‌ی آسیایی^{۱۰۷} بپردازد که در سالهای بعد دلمشغولی اصلی او گشت. در همان سال ۱۹۲۲ گرلاخ و وایل از ویتفوگل دعوت کرده بودند به مؤسسه‌ای که قصد داشتند برپا سازند، بپیوندند.

۱۰۳. آگاهیهای مربوط به زندگینامه‌ی ویتفوگل مبتنی است بر مصاحبه‌ای با او در نیویورک به تاریخ ۲۱ ژوئن ۱۹۷۱. از کتاب زیر که قرار است به زودی انتشار بیابد و نویسنده‌اش از راه لطف اجازه داد آن را پیش از انتشار بخوانم:

G. L. Ulmen, Karl August Wittfogel: Toward an Understanding of His Life and Work. 104. Woltersdorf

105. Hannover

106. Karl Lamprecht

۱۰۷. مشخصات آثار ویتفوگل در این دوران:

Karl August Wittfogel, Die Wissenschaft der bürgerlichen Gesellschaft (Berlin 1922) and Geschichte der bürgerlichen Gesellschaft (Wien 1924).

نخستین کتاب او درباره‌ی چین:

Das erwachende China (Wien, 1926).

همسرش روزه اشلزینگر^{۱۰۸} در همان زمان به عنوان کتابدار در مؤسسه کار می‌کرد.

گرچه همکاران جدید ویتفوگل سهم او را در فهم آن چه که مارکس شیوه‌ی تولید آسیایی نام نهاده بود ارج می‌گذاشتند اما به نظر می‌آید که کار او چندان در کارهای آنان ادغام نشده باشد. هورکهایمر و دیگر عضوهای جوان مؤسسه که تفسیر سنتی نظریه‌ی مارکسیستی را چالش می‌کردند ویتفوگل را در مسائل نظری آدمی عامی می‌دانستند. ویتفوگل با سرافرازی به مسائل پوزیتیویستی برخورد می‌کرد و خوارنگری بین آنان بی‌تردید متقابل بود. این واقعیت که او خود در سال ۱۹۳۲ ناچار شد یکی از کتابهایش را با نام مستعار کارل پترسن^{۱۰۹} به نقد بکشد حکایت از این وضع دارد زیرا کس دیگری علاقه‌مند نبود این کار را انجام دهد.

در واقع در سال ۱۹۳۲ پژوهش او به نام اقتصاد و جامعه در چین^{۱۱۰} در پرتو حمایت مؤسسه انتشار یافت اما ویتفوگل در این هنگام پایگاه دائم فعالیت‌های خود را به برلین انتقال داده بود. در برلین، در میان دلبستگی‌های زیادش، به نگارش مجموعه‌ای از مقالات درباره‌ی نظریه‌ی زیبایی‌شناسی برای نشریه‌ی دی‌لینکس کوروه^{۱۱۱} دست زد. از این مقالات به عنوان «نخستین کوشش در آلمان در جهت طرح کردن بنیادها و اصول یک زیبایی‌شناسی مارکسیستی» نام برده شده است.^{۱۱۲} ویتفوگل که در سالهای بیست نمایشنامه‌های متعددی نوشت که پيسكاتور^{۱۱۳} و دیگران آنها را به صحنه آوردند، یک نظریه‌ی پیچیده‌ی زیبایی‌شناسی هگلی عرضه کرد که بسیاری از مواضع بعدی لوکاج را

108. Rose Schlesinger

109. Carl Peterson

110. Wirtschaft und Gesellschaft in China

111. Die Linkskurve

112. Helga Gallas, Marxistische Literaturtheorie (Neuwied und Berlin, 1971), P.III

113. Piscator

مطرح ساخته بود. نشانه‌ای دیگر که حکایت از فاصله‌ی او از همکاران مؤسسه‌اش می‌کند این است که نوشته‌ی او هیچ تأثیری بر لوونتال،^{۱۱۴} آدورنو^{۱۱۵} یا بنیامین^{۱۱۶} یعنی مهمترین زیبایی‌شناسان مکتب فرانکفورت نداشته است. در نظر هورکهایمر و همکارانش ویتفوگل یک پژوهشگر جامعه‌ی چین جلوه می‌کرده است که تحلیل‌هایش را، از آن چه که وی بعداً «جامعه‌ی آبی»^{۱۱۷} یا «استبداد شرقی»^{۱۱۸} نام نهاد، تشویق می‌کردند اما نه چیزی بیش از این. کوشندگی سیاسی او در نظر آنان تا حدی نامطبوع می‌نمود و ویتفوگل نیز به نوبه‌ی خود بی‌طرفی سیاسی آنان را به همان میزان خوار می‌شمرد.

اگر ویتفوگل را نمی‌توان پیش و پس از مهاجرت پاره‌ای از محفل درونی مؤسسه به حساب آورد این امر با صراحت بیشتر در مورد فرانتس بورکناو صدق می‌کند. بورکناو که به سال ۱۹۰۰ در وین زاده شد، در حزب کمونیست و در کمینترن از ۱۹۲۱ تا هنگام شیفنگی زدایش در سال ۱۹۲۹ فعالیت می‌کرد. دشوار بتوان گفت که او چگونه به پیرامون مؤسسه راه یافته است هرچند که احتمال دارد او یکی از حمایت شدگان گرونبرگ بوده باشد. به نظر می‌رسد که درگیر شدن او در فعالیتهای سیاسی به همان شدت ویتفوگل بوده است ولی برعکس فعالیت پژوهشی او تا حدی محدود بود. بیشترین وقت خود را در مؤسسه صرف بررسی دگرگونیهای ایدئولوژیک می‌کرد که همپای نوع سرمایه‌داری رخ می‌دهد. حاصل این بررسیها کتابی بود که تا اندازه‌ای با تأخیر در مجموعه‌ی انتشارات مؤسسه در سال ۱۹۳۴ انتشار یافت به نام «گذار از جهان‌بینی فئودالی به بورژوازی»^{۱۱۹}. گرچه این کتاب اکنون به کل از یادرفته است در مقایسه با

114. Löwenthal

115. Adorna

116. Benjamin

117. Hydraulische Gesellschaft

118. Orientalische Despotie

119. Franz Borkenau, Der Übergang vom feudalen zum bürgerlichen Weltbild (Paris, 1934).

اثر لوسین گلدمن به نام «خدای پنهانی»^{۱۲۰} که بعدها انتشار یافت برابری می‌کند. استدلال عمده‌ی بورکناو این بود که پدیدارگشتن فلسفه‌ی انتزاعی و مکانیکی که بهترین نمونه‌ی آن اثر دکارت است با پدیدارگشتن کار انتزاعی در نظام تولید سرمایه‌داری ارتباطی تنگاتنگ دارد. این ارتباط را نباید رابطه‌ای علی و یکسویه دانست بلکه باید به آن به عنوان یک وابستگی متقابل نگریست. اندک زمانی پس از انتشار کتاب، مقاله‌ای در «مجله‌ی پژوهش اجتماعی»^{۱۲۱} انتشار یافت که به انتقاد از این نظریه‌ی بورکناو پرداخت. این تنها گواه علنی انزوای او از دیگران در مؤسسه است.^{۱۲۲}

گرچه نگارنده‌ی این مقاله، هنریک گروسمن، از ۱۹۲۶ تا دهه چهل به محفل درونی مؤسسه تعلق داشت اما نمی‌توان گفت که او بر تکامل فکری مؤسسه تأثیر بسزا داشته است. گروسمن که از نظر سنی و گرایشهای فکری به گرونبرگ نزدیکتر بود تا برخی از عضوهای جوان مؤسسه، در سال ۱۸۸۱ در کراکو،^{۱۲۳} در آن هنگام پاره‌ای از گالیسیا^{۱۲۴} اتریش، در خانواده‌ای ثروتمند به دنیا آمد و پدرش یک یهودی صاحب معدن بود. پیش از جنگ در کراکو و در وین در رشته‌ی اقتصاد به تحصیل پرداخت. در دانشگاه وین با بوم باورک^{۱۲۵} کار می‌کرد، و ضمن چیزهای مختلفی که نوشت مطالعه‌ای دارد راجع به سیاست

120. Lucien Goldman, The Hidden God. New York, 1964.

در مورد مقایسه نک. گئورگ لیشتنهایم:

George Lichtheim, The Concept of Ideology (New York, 1967), P.279.

لیشتنهایم در گفتگویی در ۱۶ فوریه‌ی ۱۹۶۹ بر درخشندگی بورکناو و تأکید کرد و مدعی شد که مؤسسه با او رفتاری نامنصفانه داشته است.

121. Zeitschrift für Sozialforschung

122. H. Grossmann, "Die gesellschaftlichen Grundlagen der mechanistische Philosophie", ZfS IV,2 (1935).

123. Krakau

124. Galizien

125. Böhm - Bawerk

بازرگانی خارجی اتریش در قرن هیجدهم.^{۱۲۶} در نخستین سالهای جنگ به عنوان افسر توپخانه خدمت می‌کرد، پس از آن تا انقراض امپراطوری هابسبورگ^{۱۲۷} در سال ۱۹۱۸ سمتهای مختلفی در دستگاه اداری اتریش در لوبلین^{۱۲۸} به عهده داشت. پس از جنگ گروسمن تصمیم گرفت در کشور تازه بازساخته‌ی لهستان اقامت گزیند. از او دعوت شد نخستین بررسی آماری ثروت ملی را سرپرستی کند و به عنوان مدیر نخستین سرشماری لهستان در ۱۹۲۱ منصوب شد. در سال پس از آن استاد اقتصاد ملی در دانشگاه ورشو شد و در آن جا درس می‌داد تا آن که نارضایی حکومت پیلسودسکی^{۱۲۹} از سوسیالیسمی که او از آن هواخواهی می‌کرد وی را بر آن داشت که در سال ۱۹۲۵ دانشگاه را ترک بگوید. گرونبرگ که او را از دوران پیش از جنگ در وین می‌شناخت در آن هنگام او را به فرانکفورت فراخواند. در این شهر یک سمت دانشیاری خصوصی در دانشگاه و یک سمت دستیاری در مؤسسه به عنوان کمک به گرونبرگ انتظار او را می‌کشید. گروسمن مردی بود فوق‌العاده آموخته با دانشی شگفت‌آور درباره‌ی تاریخ اقتصاد. در نظر بسیاری که او را می‌شناختند^{۱۳۰} تجسم یک دانشمند اروپای مرکزی به‌شمار می‌آمد: دقیق، باریک‌بین و، آقامنش. اما مارکسیسمش را زمانی جذب کرده بود که دیدگاه‌های یکتاگرایانه‌ی مادی^{۱۳۱} انگلس و کائوتسکی^{۱۳۲} چیره بود. از آن جا که او همواره به این تفسیر وفادار ماند در نتیجه با مادی‌گرایی دیالکتیک و

126. H. Grossmann, Österreichs Handelspolitik, 1772 - 1790 (Wien, 1916).

127. Habsburg

128. Lublin

129. Pilsudski

۱۳۰. مصاحبه با پولوک در مونتائولا (مارس ۱۹۶۹). لئولوونتال در برکلی (اوت، ۱۹۶۸) و آلیس مایر (Alice Maier) دبیر پیشین شعبه‌ی نیویورک مؤسسه در نیویورک (مه ۱۹۶۹).

131. monistic materialistic Views 132. Kautsky

نوهگلی^{۱۳۳} عضوهای جوان مؤسسه به میزان زیادی ناموافق بود. با این حال نباید راجع به عدم حساسیت او نسبت به کار هورکهایمر غلو کرد. برای مثال در ۱۸ ژوئیه ۱۹۳۷ به پاول ماتیک نوشت:

«در شماره‌ی اخیر «مجله» یک مقاله‌ی کاملاً موفق از هورکهایمر با انتقادی دقیق و بنیادی از تجربه‌گرایی (منطقی) جدید به چاپ رسیده است. این مقاله بسیار خواندنی است زیرا در بسیاری از محفل‌های سوسیالیستی، مادی‌گرایی مارکسیستی یا تجربه‌گرایی اشتباه می‌شود زیرا که با این تجربه‌گرایی گویا به عنوان یک گرایش ضد متافیزیک همدلی نشان داده می‌شود.^{۱۳۴}»

مشى سیاسى گرونبرگ نیز مانند ویتفوگل و بورکناو مبتنى بر یک اشتیاق نیندیشیده‌ی نسبى در برابر شوروى بود. گرچه او در لهستان عضو حزب کمونیست بود ولی بعید به نظر مى‌رسد که پس از آمدن به فرانکفورت اصولاً عضو حزب کمونیست آلمان شده باشد. گرونبرگ برخلاف ویتفوگل و بورکناو بعدها نیز احساس سرخوردگی از کمونیسم نداشت حتی در دوران دهساله‌ی تبعیدش در امریکا که بسیاری از کسانی که سرگذشتی مشابه داشتند گذشته‌ی خود را رد کردند.

انتقاد سخت گروسمن از کتاب بورکناو در مقاله‌اش در «مجله» بر سر زمان‌گذار از ایدئولوژی فئودالی به ایدئولوژی بورژوایی - او این زمان را صدوپنجاه سال قبل از بورکناو تعیین می‌کرد - و همچنین اهمیت تکنولوژی در برانگیختن این دگرگونی - در نظر او لئوناردو^{۱۳۵}

133. dialectical, neo - Hegelian materialism.

۱۳۴. نقل شده در:

Grossmann, Marx, die klassische Nationalökonomie und das Problem der Dynamik, P.113.

135. Leonardo

شخصیت تمثیلی بهتری می بود از دکارت - بود. با این حال گروسمن هرگز راجع به رابطه‌ی علّی بنیادی میان زیربنا و روبنا تردید به خود راه نداد. در مقاله‌ای در «مجله» به سال ۱۹۳۵ بیعت خود را با اصول متعارف مارکسیسم به نحوی که خود استنباط کرده بود باز اعلام می دارد؛ هرچند که این باور نیز کاملاً از دگرگونی مصون نماند، همان سان که در تأکید او بر انگیزه‌های تکنولوژیک در زمینه‌ی تغییر بروز می کند که برخلاف تأکیدی است که بورکناو بر شکلهای تولید می گذارد. نشانه‌ای بس آشکارتر از پایبندی او به اصول متعارف مارکسیسم، درسهایی است که گروسمن میان سالهای ۱۹۲۶ و ۱۹۲۷ در مؤسسه ایراد کرد و در ۱۹۲۹ زیر عنوان «قانون انباشت و تلاشی نظام سرمایه داری»^{۱۳۶} گردآوری شد که در ضمن نخستین جلد از انتشارات مؤسسه است.

از زمانی که ادوارد برنشتاین^{۱۳۷} در مقاله‌های خود در ۱۸۹۰ در مجله‌ی «دی نویه زایت»^{۱۳۸} ایرادهای تجربی به پیش بینی مربوط به فقیرتر شدن پرولتاریا وارد کرد، مناقشه بر سر این که آیا سرمایه داری به ناچار تلاشی خود را خود تدارک می بیند، همواره مهمترین بحث در محفلهای سوسیالیستی بوده است. در طول سه دهه‌ی بعد، روزالوکزامبورگ، هاینریش کونو،^{۱۳۹} اوتوباوئر،^{۱۴۰} توگان بارانوسکی،^{۱۴۱} رودولف هیلفردینگ^{۱۴۲} و دیگران با این مسئله هم از زاویه‌ی نظری و هم از دیدگاه تجربی دست به گریبان بودند. نوشته‌ی فریتس اشترنبرگ^{۱۴۳} به نام «امپریالیسم» که نظریه‌ی روزالوکزامبورگ را، مبنی بر این که امپریالیسم فقط عاملی در جهت عقب انداختن مرگ سرمایه داری

136. Grossmann, Das Akkumulations - und Zusammenbruchsgesetz des kapitalistischen Systems (Leipzig, 1929).

137. Eduard Bernstein

138. Die Neue Zeit

139. Heinrich Cunow

140. Otto Bauer

141. Tugan - Baranorski

142. Rudolf Hilferding

143. Fritz Sternberg

است، با نگرشی بدبینانه تر اصلاح کرده بود، آخرین اثر بزرگ راجع به این موضوع پیش از «قانون انباشت و تلاشی نظام سرمایه داری» گروسمن است. گروسمن کتاب خود را با تحلیل درخشانی از آثاری که درباره‌ی این موضوع وجود داشت می‌آغازد. آن‌گاه پس از شرح نگرشهای مارکس که از نوشته‌های گوناگون او گلچین شده است، گروسمن می‌کوشد بر پایه‌ی الگوهای ریاضی اوتوبواثر نظامی استقرایی برپا سازد تا صحت پیش‌بینیهای مارکس را به اثبات برساند. فقیرشدنی که گروسمن از آن سخن می‌گفت به پرولتاریا ربط پیدا نمی‌کرد، بلکه متوجه سرمایه‌داران بود که گرایششان به انباشت بیش از اندازه ناگزیر در یک دوره‌ی معین زمانی به نزول نرخ سوددهی می‌انجامد. هرچند که گروسمن جریانهای مخالف این روند را، مانند استفاده‌ی مؤثرتر از سرمایه، نیز می‌دید اما با اطمینان تأکید می‌کرد که این جریانها می‌تواند بحران نهایی نظام سرمایه‌داری را تسکین بدهد اما نمی‌تواند مانع آن بشود. نیازی نیست که در این جا به تشریح کامل استدلال او و پیش‌بینیهای مبتنی بر آن که آشکارا به وقوع نپیوست پردازیم و خود را متوقف سازیم.^{۱۴۴} اما فقط گذرا می‌گوییم که پی‌آمدهای در اساس پوشیده‌ی نظریه‌ی او، مشابه همه‌ی آن تفسیرهای مارکسیستی‌ای که در برابر پراکسیس ذهنی انقلابی به نیروهای عینی رجحان می‌دهند، بر برخی از معاصران او بی‌تأثیر نبوده است.^{۱۴۵}

۱۴۴. برای آگاهی یافتن از یک بررسی اخیر از کتاب اونک:.

Martin Trotman, Zur Interpretation und Kritik der Zusammenbruchstheorie von Henryk Grossmann (Zürich, 1956)

بحثی را که ماتیک (Mattick) در پی‌نوشت خود به اثر گروسمن مطرح می‌کند ارزیابی مثبت‌تری است از اثر او. در این باره نک:.

Mark, die klassische Nationalökonomie und das Problem der Dynamik.

۱۴۵. برای مثال نک.

Alfred Braunthal, "Der Zusammenbruch der

پولوک، دیگر اقتصاددان برجسته‌ی مؤسسه، بنا به ملاحظات دیگر از گروسمن انتقاد کرد. او بر نارسایی مفهوم مارکس از کارمولده تأکید می‌کند به سبب آن که کار غیریدی را نادیده می‌گیرد. پولوک در این جا به صنایع خدمات اشاره داشت^{۱۴۶} که به اعتقاد او در قرن بیستم دارای اهمیتی فزاینده خواهند بود. بنابر استدلال او از کارگران این صنایع می‌توان همان اندازه ارزش افزوده بیرون کشید که از کارگران تولیدکننده‌ی کالا و بدین سان عمر نظام را طولانی‌تر کرد. دیدگاه گروسمن در اساس تغییر نیافت و در نتیجه تا وقتی که گروسمن پس از جنگ جهانی دوم مؤسسه را ترک گفت، او و پولوک با هم بر سر مسائل اقتصادی اختلاف نظر داشتند. اگر کتاب پولوک را به نام «تجربه‌های اقتصاد برنامه‌ای در شوروی (۱۹۱۷-۱۹۲۷)»^{۱۴۷}، دومین کتاب در مجموعه‌ی انتشارات مؤسسه، به دقت بخوانیم در آن جا آگاهی بیشتری از این اختلاف به دست می‌آوریم.

پولوک را دیوید ریازانوف به مناسبت جشنهای دهمین سال به شوروی دعوت کرد. ریازانوف که در سالهای آغازین دهه‌ی بیست اندک زمانی را در فرانکفورت سپری کرده بود، گه‌گاه مقاله‌ای برای «بایگانی»^{۱۴۸} گرونبرگ می‌نوشت و بدین وسیله ارتباط خود را با مؤسسه

Zusammenbruchstheorie", in: Die Gesellschaft VI, 10 (Oktober 1929)

ماتیک این‌گونه نقد را در همان پی‌نوشت یاد شده در زیرنویس ۵۱ به شدت می‌نکوهد.
نک. همان اثر ص ۱۲۷.

۱۴۶. برای آگاهی از بحثی راجع به نادیده‌انگاشتن صنایع خدمات از سوی مارکس و تأکید وی بر تولید، نک.:

George kline, "Some Critical Comments On Marx's Philosophie," in Mark and the Western World, ed. Nicholas Lobkowitz (Notre Dame, Ind., 1967).

ملاحظات پولوک در این رابطه هرگز به چاپ نرسید.

147. F. Pollock, Die planwirtschaftlichen Versuche in der SowJetunion (1917-1927) (Leipzig, 1919).

148. D. B. Ryazanov, "Siebzig Jahre 'Zur Kritik der politischen Ökonomie,'" Grünbergs Archiv XV (1930).

ندام می‌بخشید. گرچه در شوروی ریازانوف را به خاطر کار علمیش به عنوان مدیر مؤسسه‌ی مارکس - انگلس می‌ستودند، اما از نظر سیاسی بیشتر به او به عنوان یک رجعت‌گرای غیرمتعارف از دورانِ سوسیال دموکراسی قبل از بلشویسم می‌نگریستند. ریازانوف با وجود انتقادهای مکررش از سیاست حزب^{۱۴۹} توانست بر سرکار بماند تا آن‌که استالین او را چند سال پس از دیدار پولوک از شوروی همراه با آلمانهای ولگا^{۱۵۰} تبعید کرد. به طنز گفته‌اند که این عملِ استالین تنها «سهمی» است که او در زمینه‌ی دانش مارکسیستی ادا کرده است. پولوک در سفر خود به شوروی علاوه بر بررسیهایی که درباره‌ی موضوع اقتصاد برنامه‌ای شوروی انجام داد، توانست به برکت دوستی با ریازانوف با مخالفانِ تحلیل‌رونده در داخل حزب بلشویک سخن بگوید. احساساتی را که او پس از چندماه به هنگام بازگشت به فرانکفورت با خود به همراه آورد همگی مساعد نبود. پولوک در کتابش با احتیاط از اظهار نظر کردن درباره‌ی نتیجه‌های سیاسی انقلاب و جمعی‌کردنهای^{۱۵۱} اجباری سالهای بیست پرهیخت. او به هنگام پرداخت موضوع اصلی کارش - گذار از اقتصاد بازار به اقتصاد برنامه‌ریزی شده - بیشتر به عنوان تحلیل‌گر عینی و محتاط واقعیت جلوه می‌کند که نمی‌خواهد به داوربهای شتابزده دست بزند تا مدافعی پرشور و هیجان. در این جا نیز پولوک و گروسمن باهم اختلاف نظر داشتند.

۱۴۹. شرح رفتار ناموافق او را در یازدهمین کنگره‌ی حزب در ۱۹۲۲ می‌توان در اثر زیر یافت: Adam Ulam, *The Bolsheviks* (New York, 1956). pp. 544-546.

۱۵۰. قدیم‌ترین گروه مهاجران آلمانی در روسیه که در زمان کاترین دوم ۱۷۶۴ - ۷۴ در پایین ولگا در ساراتوف و سامارا سکونت گزیدند. این مهاجران در سال ۱۹۲۴ یک جمهوری به نام «جمهوری آلمانهای ولگا» برپا ساختند که پایتخت آن انگلس نام داشت. پس از یورش آلمان به اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۴۱ این جمهوری منحل گشت و آلمانها که دو سوم جمعیت آن را تشکیل می‌دادند به سیبری رانده شدند. با آن که در ۱۹۶۴ رسماً از آنان اتهام‌زدایی شد هنوز در همان جا می‌زیند. م.

151. Collectivization

باوجود این درست نخواهد بود که رفتار عمومی اعضای مؤسسه را در ۱۹۲۷ در برابر تجربه‌ی شوروی نزدیکتر به شکاکیت پولوک بدانیم تا اشتیاقِ گروسمن. ویتفولگ همچنان در پشتیبانی خود از شوروی پابرجا بود، بورکناو هنوز تصمیم نگرفته بود از حزب روی برگرداند، و حتی هورکهایمر امیدی خوشبینانه داشت که سوسیالیسم انسانی هنوز بتواند در روسیه‌ی پس از لنین کامیاب گردد. یکی از کوتاه‌نویسیهایی که در مجموعه‌ی «سپیده دم» چند سال بعد انتشار یافت بیانگر احساسات هورکهایمر در این دوره است:

«هرکس که بی‌عدالتی بی‌هوده‌ی جهانِ امپریالیستی را درک بکند، که به هیچ روی نمی‌توان آن را ناشی از ناتوانی فنی دانست، رویدادهای روسیه را کوششی مداوم و رنج‌آور به منظور چیرگی بر این بی‌عدالتی و حشتناک اجتماعی می‌بیند، یا دست کم با قلبی تپنده می‌پرسد آیا این کوشش هنوز ادامه دارد؟ اگر ظاهر امر خلاف آن گواهی دهد، او مانند بیمار سرطانی به خبرهای مشکوک امید می‌بندد که گویا داروی شفابخش این بیماری یافته شده است».^{۱۵۲}

بر سر یافته‌های پولوک جدلهای داغ پنهانی درگرفت، اما هرگز به چاپ نرسید. در واقع پس از آن که کتاب وی در ۱۹۲۹ انتشار یافت، مؤسسه به رویدادهای اتحاد جماهیر شوروی تقریباً با سکوتی مطلق و رسمی برخورد می‌کرد، سکوتی که فقط در اثر یک بررسی موردی رودولف اشلزینگر،^{۱۵۳} یکی از شاگردان گرونبرگ در سالهای بیست، راجع به کتابهای تازه انتشار یافته در روسیه‌ی شوروی شکسته شد. ده سال پس از آن، بعد از دادگاه‌های پاکسازی مسکو، بود که هورکهایمر و دیگران، به استثنای گروسمن سرسخت، امید خود را به شوروی از دست دادند. حتی در این هنگام چنان سرگرم مسائلی بودند، بعد از آن

152. Regius, Dämmerung, PP. 152-153.

153. Rudolf Schlesinger, "Neue Sowjetrussische Literatur Zur Sozialforschung," ZfS VII, I (1938), and VIII, I (1939).

سخن خواهد رفت، که توجه خود را در نظریه‌ی انتقادی به افتدارگرایی چپ روسیه‌ی استالینی معطوف نکردند. مطمئناً یکی از علت‌های آن فقدان داده‌های دست‌یافتنی بود؛ اما نباید دشواری‌هایی را نادیده گرفت که یک تحلیل مارکسیستی، هرچند بدعت‌گذار، راجع به درماندگی‌های کمونیسم با آنها درگیر است.

به هر حال بر آن چه گفته شد این نکته را نیز باید افزود که نظریه‌ی انتقادی بدان سان که توسط برخی اعضای مؤسسه بیان می‌شد دربرگیرنده‌ی انتقادهای مهم و ضمنی بود از توجیه ایدئولوژیک شوروی در مورد رفتارهایش. گرچه بیشتر شخصیت‌های مؤسسه، در دوران آغازین تاریخش، که از آنان یاد شد - گروبرگ، وایل، زورگه، بورکناو و گروسمن - نسبت به بازنگری در بنیادهای مارکسیسم بی‌علاقه بودند، هورکهایمر که هرچه بیشتر خود را وقف این کار می‌کرد به هیچ وجه تنها و بی‌متحد نبود. پولوک، هرچند به طور عمده به اقتصاد علاقه داشت، نزد کورنلیوس فلسفه خوانده بود و در رد مارکسیسم سنت‌گرای با رفیقش همراهی بود. هنگامی که گروبرگ در آخرهای سال ۱۹۲۷ دچار حمله‌ی قلبی شد و مدیریت مؤسسه هرچه بیشتر به عهده‌ی پولوک افتاد، با وجود همه‌ی گرفتاری‌ها وقت پیدا می‌کرد که در سمینارهای مؤسسه به سود موضع هورکهایمر سخن بگوید. در آخرهای سال‌های بیست دو روشنفکر جوان به او پیوستند که در سال‌های بعد نفوذی فزاینده یافتند؛ این دو لئو وونتال و تئودور ویزن‌گروند - آدورنو^{۱۵۴} (که پس از مهاجرت فقط نام مادرش یعنی آدورنو را به کار می‌برد) بودند.

لوونتال فرزند یک پزشک یهودی بود و در سال ۱۹۰۰ در فرانکفورت به دنیا آمد. پیش از آن که به حرفه‌ی دانشگاهی روی بیاورد او نیز مانند دیگران در جنگ شرکت جسته بود. در فرانکفورت،

هایدلبرگ^{۱۵۵} و گیسن^{۱۵۶} ادبیات، تاریخ، فلسفه و جامعه‌شناسی خواند. دکترای خود را در سال ۱۹۲۳ در فرانکفورت در رشته‌ی فلسفه با گذراندن رساله‌ای درباره‌ی فرانتس فون بادر^{۱۵۷} به دست آورد. در دانشگاه او نیز مانند هورکهایمر، پولوک و وایل (با او از دوره‌ی دبیرستان دوست بود) در محفل‌های تندروی دانشجویی رفت‌وآمد داشت. لوونتال در عین حال با گروهی از روشنفکران یهودی در پیرامون شخصیت‌گیری رابی نمیا^{۱۵۸} آ. نوبل^{۱۵۹} ارتباط داشت که شخصیت‌های زیر را دربر می‌گرفت: مارتین بوبر،^{۱۶۰} فرانتس روزننسوايگ،^{۱۶۱} زیگفريد کراکاور^{۱۶۲} و ارنست سیمون.^{۱۶۳} به عنوان عضوی از همین گروه اخیر، که مؤسسه‌ای معروف را به نام «خانه‌ی آزاد یهود برای آموزش» در سال ۱۹۲۰ پایه گذاشت، لوونتال بار دیگر با دوست دوران دانشجوییش، اریش فروم، که بعد به مؤسسه پیوست، روبه‌رو گردید. خود لوونتال در سال ۱۹۲۶ وارد جریان‌های مؤسسه شد. علاقه‌های دیگر وی موجب می‌شد که همکاری او با مؤسسه از محدوده‌ی معینی فراتر نرود. او همچنان به تدریس در نظام آموزش مدرسه‌ای پروس ادامه می‌داد و به عنوان مشاور هنری در «صحنه‌ی مردم»^{۱۶۴} که یک سازمان بزرگ لیبرال-چپ بود، خدمت می‌کرد. تمامی دوران آخرین سال‌های دهه‌ی بیست را سرگرم نگارش مقاله‌های انتقادی درباره‌ی مسائل زیبایی‌شناسی و فرهنگی برای شماری از نشریه‌ها به ویژه برای ارگان «صحنه‌ی مردم» بود. همچنین برای

155. Heidelberg

156. Giessen

157. Franz von Baader

۱۵۸. درباره‌ی رابی نمیا^{۱۵۸} آ. نوبل (Rabbi Nemiah A. Nobel) نک:.

Nahum Glatzer, Franz Rosenzweig; His Life and Thought (New York, 1953).

در این کتاب به صورت پراکنده آگاهی‌هایی درباره او یافت می‌شود.

159. Martin Buber

160. Franz Rosenzweig

161. Siegfried Kracauer

162. Ernst Simon

163. Volksbühne

فصلنامه‌های متعدد مقاله‌های تاریخی راجع به فلسفه‌ی مذهبی یهود می‌نوشت. به عنوان سردبیر نیز تجربه‌هایی اندوخت که به هنگام انتشار «مجله‌ی پژوهش اجتماعی»^{۱۶۴} که به عنوان ارگان مؤسسه جانشین «بایگانی گرونبرگ» شد سودمند افتاد.

پس از آن که در ۱۹۳۰ به عضویت کامل مؤسسه درآمد (عنوان رسمی او سر استادیار بود؛ فقط گروسمن چنین عنوان مشابهی داشت) بیشترین سهمی که لوونتال در کار مؤسسه ادا کرد در زمینه‌ی جامعه‌شناسی ادبیات و بررسیهای مربوط به فرهنگ توده‌ای بود. اگر درست است که مؤسسه در نخستین سالهای تاریخش در وهله‌ی نخست به تحلیل زیرساخت اجتماعی - اقتصادی جامعه‌ی بورژوازی می‌پرداخت، اما در سالهای پس از ۱۹۳۰ علاقه‌ی اصلی متوجه روساخت فرهنگی گشت. در واقع، چنان که خواهیم دید، نظریه‌ی انتقادی قاعده‌ی سنتی مارکسیستی مربوط به زیرساخت و روساخت را به نقد کشید. هرچند که لوونتال در جابه‌جایی تأکید گذارهای مؤسسه سهم بود اما او در چرخش ثوریک در مقایسه با تازه‌وارد دیگر به محفل مؤسسه نقش کمتری داشت. این تازه‌وارد مهم که در آخر سالهای بیست به مؤسسه پیوست تئودور ویزن‌گروند - آدورنو بود.

آدورنو که او را از این پس چنین خواهیم نامید پس از هورکهایمر بیش از همه نامش با سرنوشت مؤسسه پیوند خورده است. او در ۱۹۳۸ رسماً به مؤسسه پیوست. در دوران پیش از مهاجرت توانهای همواره عظیمش، در میان شماری از طرحهای گوناگون که برخی از آنها او را از فرانکفورت دور نگاه می‌داشت، پراکنده بود. حتی پس از ترک اروپا هنگامی که مؤسسه چارچوب نهادی غالب برای کارهای مطالعاتی او گردید، آدورنو هیچ‌گاه فعالیت خود را منحصر به یک رشته‌ی معین نساخت. در همان سالهای دبیرستان با زیگفرید کراکاور

که چهارده سال از او بزرگتر بود دوستی داشت.^{۱۶۴} بیش از یک سال، مرتباً، شنبه‌ها بعد از ظهر با کراکاور «سنگش خردناب» کانت را می‌خواند. بعدها او این درسها را ارزشمندتر از آموزش رسمی دانشگاهیش دانست. نگرش کراکاور ترکیبی بود از علاقه‌ی به خود ایده همراه با جامعه‌شناسی معرفت به میزان زیاد. بدگمانی او به نظامهای بسته و تأکیدش بر خاص در برابر عام تأثیری ماندگار بر دوست جوانش برجا گذاشت. بررسیهای نوآورانه‌ی او از پدیده‌های فرهنگی مانند فیلم نیز برآدورنو چنین تأثیری داشت. این بررسیها آمیزه‌ای بود از بصیرتهای فلسفی و جامعه‌شناختی به گونه‌ای که تا آن زمان کس دیگری به کار نبسته بود. در سالهای بعد، هم در آلمان و هم در امریکا پس از آن که هر دو مهاجرت کردند، دوستیشان همچنان پابرجا ماند. هر آن کس که با اثر مشهور کراکاور به نام «از کالیگاری تا هیتلر»^{۱۶۵} آشنا باشد شباهتی حیرت‌آور میان اثر او و برخی از آثار آدورنو که بعد از آن سخن خواهد رفت، مشاهده می‌کند.

اما آدورنوی جوان علائقش فراتر از دلبستگیهای روشنفکری می‌رفت. او نیز، مانند هورکهایمر، درک فلسفی تیزی داشت توأم با حساسیتی بیشتر زیباشناسانه تا علمی. در حالی که گرایشهای هنری هورکهایمر او را به سوی ادبیات راند و مجموعه‌ای از داستانهای انتشار نیافته، آدورنو با ژرفای بیشتری به سوی موسیقی کشیده شده بود که این کشش خود بازتاب محیط کاملاً آمیخته با موسیقی او بود که از بدو تولد در آن پرورش یافته بود. آدورنو که در میان شخصیتهای پرفروغ مکتب فرانکفورت جوانترین بود به سال ۱۹۰۳ در فرانکفورت به دنیا آمد. پدرش یک بازرگان یهودی جذب شده در

۱۶۴. برای آگاهی بیشتر از ارتباط میان آن دو نک.:

Theodor W. Adorno, "Der wunderliche Realist. Über Siegfried Kracauer," *Noten zur Literatur III* (Frankfurt, 1965).

165. Siegfried Kracauer, *From Caligari to Hitler* (Princeton, 1947).

فرهنگ آلمان بود که با موفقیت به تجارت شراب اشتغال داشت. احساس درک ظرائف زندگی را از پدر به ارث برد اما پدر نتوانست او را به حرفه‌ی بازرگانی علاقه‌مند سازد. به نظر می‌رسد که مادر بر علائق نهایی او تأثیری عمیق‌تر داشته است. دختر یک خواننده‌ی آلمانی و یک افسر ارتش فرانسه (اجداد کورسیکایی و در اصل جنوایی‌بیش بیانگرگزینش نام ایتالیایی آدورنو است) که تا هنگام ازدواج خواننده‌ی بسیار موفقی بود. خواهر ازدواج نکرده‌اش که در خانواده‌ی ویزن‌گروند می‌زیست، پیانیستی بود درخشان با پشتوانه‌ای از کنسرت‌های درخور توجه که آدلینا پاتی^{۱۶۶} خواننده‌ی مشهور را همراهی می‌کرد. به تشویق هر دوی آنان «تدی» جوان نواختن پیانو را فرامی‌گرفت و از همان سال‌های جوانی زیر نظر برنهارد سکلیس^{۱۶۷} آهنگسازی می‌آموخت.

اما فرانکفورت نمی‌توانست چیزی زیاده‌تر از آموزش موسیقی سنتی عرضه کند، و آدورنو اشتیاق داشت که در دریای موسیقی نوآرانه که آن هنگام از وین برمی‌خاست شناور شود. در بهار یا تابستان ۱۹۲۴ آلبان برگ^{۱۶۸} را در جشنواره‌ی انجمن عمومی موسیقی آلمان در شهر فرانکفورت دیدار کرد و سه قطعه از اپرای ووتزک^{۱۶۹} که در آن وقت هنوز به اجرا درنیامده بود او را شیفته ساخت. سریع تصمیم گرفت که به دنبال برگ به وین برود و شاگرد او بشود. به سبب تحصیلات دانشگاهیش ناچار شد سفر خود را اندک مدتی به عقب بیندازد و به این خاطر در ژانویه‌ی ۱۹۲۵ وارد پایتخت اتریش شد. وینی که آدورنوبه‌سویس آمد دیگر همان شهر اوتوباوئر^{۱۷۰} و کارل رنر،^{۱۷۱}

166. Adelina Patti

167. Bernhard Sekles

168. Alban Berg

169. Adorno, Alban Berg: *Der Meister des kleinsten Übergangs* (Vienna,

1968), p.20.

170. Otto Bauer

رودولف هیلفردینگ^{۱۷۲} و ماکس آدلر^{۱۷۳} (محیطی که گرونبرگ به هنگام عزیمت به فرانکفورت پشت سر گذاشت) نبود، شهری بود غیرسیاسی اما از نظر فرهنگی پیشرو بانمادهایی چون کارل کراوس^{۱۷۴} و محفل شونبرگ.^{۱۷۵} وقتی که آدورنو به وین آمد توانست برگ را راضی کند که هفته‌ای دو ساعت آهنگسازی به او بیاموزاند، و ادوارد اشتویرمن^{۱۷۶} موافقت کرد فنِ پیانو به او درس بدهد. به نظر می‌رسد که ساخته‌های خود آدورنو از تجربه‌های شونبرگ در زمینه‌ی ناموزونی^{۱۷۷} تأثیر پذیرفته باشد^{۱۷۸} و نه از نظام دوازده صوتی^{۱۷۹} او. علاوه بر آموزش موسیقی، آدورنو مقاله‌های زیادی برای شماری از نشریه‌های پیشرو می‌نوشت، از آن جمله نشریه‌ی «انبروخ»^{۱۸۰} بود که خود او در ۱۹۲۸ سردبیر آن شد یعنی همان سالی که به فرانکفورت بازگشت، او سکان نشریه را تا ۱۹۳۱ با وجود قبول مسئولیتهای تازه‌ی دانشگاهی، در دست داشت.

سه سالی که آدورنو در وین گذراند معنایی بیش از یک وقفه‌ی گذرا در زندگی علمی او داشت. آرتور کستلر^{۱۸۱} که پس از ورودش به وین در ۱۹۲۵ بنابر تصادف در مسافرخانه‌ی مشابهی با آدورنو اقامت گزید او را چنین به یاد می‌آورد: «جوانی خجول، پریشان و رمزآمیز با جذابیتی پنهان و من آن قدر بی‌تجربه بودم که توان درک آن را نداشتم»^{۱۸۲}. آدورنو در نظر آرتور کستلر که جوش و خروش مشابهی

171. Karl Renner

172. Rudolf Hilferding

173. Max Adger

174. Karl Kraus

175. Schönberg

176. Eduard Steuermann

177. atonality

178. Renè Leibowitz, "Der Komponist Theodor W. Adorno," in Zeugnisse: Theodor W. Adorno zum sechzigsten Geburtstag, ed. Max Horkheimer (Frankfurt, 1963).

179. Twelve - tone system

180. Anbruch

181. Arthur Koestler

182. Arthur Koestler, Arrow in the Blue (New York, 1952), P.131.

داشت ولی به همان میزان فرهیخته نبود، شخصیتی جلوه می نمود با نواضع آمیخته با اقتدار. هوشمندی سازش ناپذیر آدورنو حتی در چشم معلمش آلبان برگ کمی ناخوشایند می نمود. آدورنو خود در این باره بعدها چنین گفت:

«سنگینی فلسفی من گاهی وقتها در نظر برگ از جمله مقولاتِ هویس زودگذر به شمار می آمد... مطمئناً من در آن هنگام آن قدر سبعمانه جدی بودم که می توانست هنرمندی پخته را به خشم آورد».^{۱۸۳}

اقامت سه ساله‌ی آدورنو در وین مقدار زیادی از شرم او را از بین برد اما اعتماد به نفس تازه از ژرفای جدیت او یا وفایش به عالیت‌ترین شکل‌های فرهنگی نکاست. برعکس، حضور مکرر او در نشست‌های ادبی کارل کراوس، آن مدافع سرسخت معیارهای فرهنگی، و شرکتش در بحث‌های اسرارآمیز پیروان موسیقی پیشرو در وین حتی به تقویت گرایش او در همان جهت انجامید. آدورنو هرگز در بازمانده‌ی زندگیش نخبه‌گرایی فرهنگی را ترک نگفت.

دوران وین از جهتی دیگر نیز در تکامل ذهنی او مؤثر بود. سال‌ها بعد آدورنو تصدیق کرد که یکی از جذابیت‌های محفل شونبرگ خصلت انحصاری و فرقه‌ای آن بوده است که محفلی را به یاد او می انداخت که پیرامون اشتفان گئورگه^{۱۸۴} در آلمان تشکیل گردید.^{۱۸۵} بزرگترین سرخوردگی آدورنو در دوران اقامت سه ساله‌اش در وین هنگامی رخ داد که وحدت محفل از هم گسیخت زیرا که همسر تازه‌ی شونبرگ او را از مریدانش دور ساخت. اگر این واقعه روی نمی داد دست‌کم می توان گمان برد که آدورنو به فرانکفورت باز نمی گشت. به محض آن که به فرانکفورت برگشت باز همان خصلت‌های محفل‌گرایی او را به سوی حلقه‌ی هورکهایمر و عضوهای جوان مؤسسه کشاند.

183. Adorno, Alban Berg, P. 37. 184. Stephan George

185. Adorno, IGid.

آدورنو، هورکهایمر را از ۱۹۲۲ می‌شناخت هنگامی که هر دو در سمینار هانس کورنلیوس راجع به هوسرل^{۱۸۶} شرکت می‌کردند. از این گذشته هردوی آنان نزد گلب^{۱۸۷} که متخصص روان‌شناسی شکل (= گشتالت)^{۱۸۸} بود درس می‌خواندند. در ۱۹۲۴ آدورنو رساله‌ی دکترای خود را درباره‌ی پدیدارشناسی^{۱۸۹} هوسرل زیر نظر کورنلیوس به پایان رسانده بود.^{۱۹۰} اما هنگامی که از وین بازگشت، کورنلیوس بازنشسته شده بود و کرسی فلسفه، پس از فاصله‌ای کوتاه که ماکس شرلر^{۱۹۱} عهده‌دار آن بود، به پاول تیلیش^{۱۹۲} واگذار شده بود.^{۱۹۳} تیلیش دوست نزدیک هورکهایمر، لوونتال و پولوک بود و همه به‌طور منظم در محفلی که کارل مانهایم،^{۱۹۴} کورت ریتسler،^{۱۹۵} آدولف لووه^{۱۹۶} و کارل منیکه^{۱۹۷} نیز به آن تعلق داشتند، گرد هم می‌آمدند و به بحث می‌پرداختند. این محفل را «حلقه‌ی گل»^{۱۹۸} نام نهاده بودند و چند سال بعد هنگامی که بیشتر عضوهای آن ناچار به ترک وطن شدند، در نیویورک باز برپا گردید. آدورنو که به فرانکفورت بازگشت این گروه او را خوشامد گفت. به کمک تیلیش در ۱۹۳۱ بانگارش یک رساله‌ی دانشجویی درباره‌ی زیبایی‌شناسی کیرکه‌گارد^{۱۹۹} به مقام دانشجویی خصوصی دست یافت. در این هنگام مؤسسه دستخوش تحولات مهمی شده بود.

186. Husserl

187. Gelb

188. Gestalt

189. Phänomenologie

190. Adorno, Die Transzendenz des Dinglichen und Noematischen in Husserls Phänomenologie (Frankfurt, 1924).

191. Max scheler

192. Paul Tillich

۱۹۳. درباره‌ی رابطه‌ی تیلیش با مؤسسه و رابطه‌ی الهیات او با نظریه‌ی انتقادی تک نوشته‌های هورکهایمر و آدورنو در:

Werk and Wirken Paul Tillichs Ein Gedenk Buch (Stuttgart 1967)

194. Karl Mannheim

195. Kurt Riezler

196. Adolph Löwe

197. Karl Menricke

198. Kränzchen

درآلما به دو معناست: یکی حلقه‌ی گل و دیگری گروه‌آبی کوچک زنانه

199. Kierkegaard

سلامت گرونبرگ پس از سکنه در ۱۹۲۷ چندان بهبود نیافت و در ۱۹۲۹ در شصت و نه سالگی تصمیم گرفت از مقام مدیریت مؤسسه کناره بگیرد. او تا ۱۹۴۰ زنده ماند بی آن که دیگر در امور مؤسسه نقشی داشته باشد. سه عنصر اصلی گروه حالا دیگر به آن حد سنی رسیده بودند که بتوان آنان را برای سمت استادی دانشگاه در نظر گرفت و در نتیجه دارای شرط پیش‌بینی شده در اساسنامه برای دستیابی به مدیریت مؤسسه باشند. پولوک که تا هنگام تصدی گرونبرگ و دوباره پس از بیماری او، هر چند نه به طور رسمی، کارهای مدیریت مؤسسه را موقتاً انجام می‌داد، قانع بود که همچنان به امور اداری بپردازد. وایل، چنان که پیشتر یاد شد. به عنوان پژوهشگر خصوصی فعالیت می‌کرد بی آن که بخواهد دانشیار بشود یا به استادی دانشگاه فراخوانده شود. هر چند او همچنان سرپرستی امور مالی مؤسسه را انجام می‌داد و گه‌گاه مقاله‌ای برای «بایگانی گرونبرگ»^{۲۰۰} می‌نوشت، اما علائقش سویی دیگر گرایید. در ۱۹۲۹ مؤسسه را ترک گفت و به برلین رفت. در این جا با دو ناشر کار می‌کرد: یکی نشر مالیک^{۲۰۱} که چاپ بود و دیگری مؤسسه‌ی انتشاراتی جامعه شناسی^{۲۰۲} که بیشتر جنبه‌ی علمی داشت. در ضمن با نمایشخانه‌ی پيسکاتور^{۲۰۳} همکاری داشت. در ۱۹۳۰ از آلمان باکشتی به آرژانتین رفت تا بر امور و دارایی خانوادگی که سرپرستی آنها پس از مرگ پدر در ۱۹۲۷ از میان دو فرزند هرمان وایل به عنوان فرزند بزرگ به او واگذاشته شده بود سرپرستی کند. او با بی‌میلی به قبول این مسئولیت تن در داد. به هر حال از ۱۹۲۳ وایل در مرکز فعالیتهای خلاق مؤسسه قرار نداشته‌است و بیشتر به

۲۰۰. مشخصات دو مقاله‌ی او چنین است:

F. Weil, "Rosa Luxemburg über die Russische Revolution", Grünbergs Archiv XIII (1928):

"Die Arbeiterbewegung in Argentinien", ibid. XI (1925).

201. Malik - Verlag

202. Soziologische Verlagsanstalt

203. Piscator - Theater

مسائل عملی علاقه داشت تا مسائل نظری. در سالهای پسانترگاه و بیگاه به مؤسسه سرمی زد و کمکهای مالیش به نحوی مطمئن در اختیار مؤسسه گذاشته می شد. اما او هیچگاه نامزد واقعی مدیریت مؤسسه نبود و خود نیز چنین چیزی را نمی خواست.

بدین سان انتخاب جانشینی برای گرونبرگ آشکارا متوجه هورکهایمر شد. هرچند او در نخستین سالهای تأسیس مؤسسه حضوری تعیین کننده نداشت، ستاره اش اما در دوران مدیریت موقت دوستش پولوک درخشید. در ۱۹۲۹ با پشتیبانی تبلیغ و دیگر عضوهای گروه فلسفه کرسی تازه ای به نام «فلسفه ی اجتماعی» برای هورکهایمر ایجاد گردید که نخستین کرسی از این نوع در یک دانشگاه آلمان به شمار می آمد. وایل وزارت فرهنگ را قانع ساخت که کرسی علوم سیاسی گرونبرگ را که پدرش هزینه ی آن را می پرداخت به کرسی فلسفه ی اجتماعی تبدیل کند. در این معامله وایل قول داد به ایجاد کرسی دیگری در زمینه ی اقتصاد کمک کند. آدولف لوه^{۲۰۴} دوست دوران کودکی هورکهایمر دانشگاه کیل^{۲۰۵} را ترک گفت تا این کرسی جدید را در اختیار بگیرد. نوشته ای از هورکهایمر به نام «اوایل فلسفه ی تاریخ بورژوایی»^{۲۰۶} که پژوهشی است درباره ی ماکیاولی، هابز، ویکو^{۲۰۷} و دیگر فیلسوفان آغازین بورژوایی که به تاریخ پرداخته اند، به عنوان اعتبارنامه ی علمی هورکهایمر برای تصدی مقام تازه به حساب آمد. با در دست گرفتن مدیریت مؤسسه توسط هورکهایمر در ژوئیه ی ۱۹۳۰ که در آن هنگام سی و پنج سال داشت، مؤسسه ی پژوهشهای اجتماعی وارد دوران بیشترین بازدهی زندگی خود شد که اثر بخشی آن بهتر درک می گردد اگر در پرتو مهاجرت و چرخش فرهنگی تازه ای که اندکی پس از آن روی داد نگریسته شود.

204. Adolph Löwe

205. Kiel

206. Horkheimer, Die Anfänge der bürgerlichen Geschichtsphilosophie (Stuttgart 1930).

207. Vico

فرهنگی تازه‌ای که اندکی پس از آن روی داد نگریسته شود.

در ژانویه‌ی ۱۹۳۱ هورکهایمر به‌طور رسمی به مدیریت مؤسسه منصوب شد. در جشنی که به این مناسبت برپاگردید درباره‌ی «موقعیت کنونی فلسفه‌ی اجتماعی و وظایف یک مؤسسه‌ی پژوهشهای اجتماعی»^{۲۰۸} سخن راند. تفاوت میان نگرش او و پیشینیانش سریع آشکار شد. به جای آن که به خود برچسب یک مارکسیست خوب را بزند، هورکهایمر به تاریخ فلسفه‌ی اجتماعی پرداخت تا موقعیت کنونی آن را بنمایاند. او از پایه گذاری نظریه‌ی اجتماعی براساس فرد آغاز کرد که از خصوصیات ایده‌الیزم کلاسیک آلمان بود و آن را در نظریه‌ی هگل پی گرفت که فرد را در برابر دولت قربانی می‌کند و سپس به فروپاشی ایمان به عنوان یک کلیت عینی رسید که شوپنهاور^{۲۰۹} آن را عرضه می‌داشت. آن گاه او به نظریه پردازان اجتماعی دوران اخیر رسید، مانند نوکانتیان مکتب ماربورگ^{۲۱۰} و هواخواهان مکتب فراگیرندگی اجتماعی^{۲۱۱} مانند اوتمار اسپان^{۲۱۲} که به نظر او همه‌ی آنان کوشیده‌اند بر احساس خسرانی که همپای فروپاشی ترکیب (= سنتز) کلاسیک پدیدار شده بود چیره گردند. هورکهایمر سپس افزود که شلر،^{۲۱۳} هارتمن،^{۲۱۴} و هایدگر^{۲۱۵} نیز خواستار بازگشت به تمامیت‌های مهم و تسلی بخش هستند. فلسفه‌ی اجتماعی در نظر هورکهایمر رشته‌ی علمی معینی نیست که به جستجوی حقیقت ابدی پردازد. فلسفه‌ی اجتماعی را باید نظریه‌ای مادی دانست که با کار تجربی غنی می‌شود و تکمیل می‌گردد، به همان نحوی که فلسفه‌ی طبیعی با هر

208. Horkheimer, "Die gegenwärtige Lage der Sozialphilosophie und die Aufgaben eines Instituts für Sozialforschung", Frankfurter Universitätsreden, xxvll (Frankfurt. 1931).

209. Schopenhauer

210. Marburg

211. Social totalism

212. Othmar Spann

213. Scheler

214. Hartmann

215. Heidegger

یک از رشته‌های علمی در ارتباط دیالکتیک قرار دارد. از این رو مؤسسه نیروهای خود را در رشته‌های گوناگون می‌پراکند بی آن که هدفهای میان رشته‌ای و ترکیبی خود را نادیده بگیرد. به همین خاطر هورکهایمر به جای مدیریت گروهی از حفظ سیاست «دیکتاتوری مدیر» در مؤسسه هواخواهی کرد.

هورکهایمر در پایان گفتارش مأموریت‌های اساسی مؤسسه را در دوران رهبری خود ترسیم کرد: پژوهش درباره‌ی رفتار کارگران در برابر مسائل گوناگون در آلمان و بقیه‌ی اروپای پیشرفته. روشهای این پژوهش متکی بود بر آمار رسمی و پرسشنامه همراه با تفسیر جامعه‌شناختی، روان‌شناختی و اقتصادی. برای تأمین این منظور و گردآوری آمار هورکهایمر اعلام داشت که مؤسسه پیشنهاد آلبرت توماس،^{۲۱۶} مدیر سازمان جهانی کار، را پذیرفته است تا شعبه‌ای در ژنو برپا سازد. دفتر ژنو نخستین شعبه از شعبه‌هایی بود که در سالهای بعد در خارج از آلمان پایه‌گذاری شد. در پس تصمیم به پذیرش پیشنهاد توماس تمایلی نهفته بود که به چیزی بیش از گردآوری آمار نظر داشت زیرا صحنه‌ی شوم سیاسی آلمان حکایت از آن می‌کرد که احتمال دارد مهاجرت در آینده به صورت یک ضرورت جلوه کند. پولوک مأموریت یافت که دفتر دائمی مؤسسه را در ژنو برپا سازد. دستیار او، کورت مندل باوم،^{۲۱۷} به همراهش به ژنو رفت. هنگامی که دفتر در سال ۱۹۳۱ در ژنو استوار گردید بخش اعظم سرمایه‌ی اهدایی مؤسسه بی‌سروصدا به شرکتی در کشور بی‌طرف هلند انتقال داده شد.

برآمدن هورکهایمر به مدیریت مؤسسه دگرگونیهای دیگری نیز به بار آورد. نشریه‌ی «بایگانی گرونبرگ» که فضای فکریش با دریافتهای تازه‌ی مدیریت نمی‌خواند بیست سال پس از انتشار متوقف شد. از این نشریه که انتشار آن در سال ۱۹۱۰ آغاز گردید تا آن زمان پانزده جلد به چاپ رسیده بود. «آرشیو» که رسانه‌ای بود برای انتشار طیف

216. Albert Thomas

217. Kurt Mandelbaum

وسیعی از دیدگاه‌های گوناگون در درون و برون مؤسسه، هنوز تا حدی تعلق خاطر گرونیبرگ را به جهان مارکسیسم اتریشی (= آسترومارکسیسم) که از آن برآمده بود باز می‌تاباند. از این رو ضرورت انتشار نشریه‌ای که بیشتر ویژه‌ی اندیشه‌های خود مؤسسه باشد به شدت احساس می‌شد. هورکهایمر که علاقه‌ی وافرش به ایجاد در شمار زیادی از نوشته‌های کوتاه او در این دوره نمایان شده بود، انتشار مجلدات قطور را که خاص سنت علمی آلمان بود نمی‌پسندید. گرچه در سال ۱۹۳۱ سومین کتاب از مجموعه‌ی انتشارات مؤسسه به نام «اقتصاد و جامعه‌ی چین»^{۲۱۸} اثر ویتفوجل انتشار یافت، از این پس بر مقاله‌نویسی تأکید گذاشته شد. مؤسسه در طی ده سال بعد قسمت اعظم کار خود را به شکل مقاله در «مجله‌ی پژوهشهای اجتماعی» عرضه کرد که حجم برخی از آنها به اندازه‌ی یک تک نگاری^{۲۱۹} بود. بسیاری از این مقاله‌ها که پیش از انتشار از سوی اعضای مؤسسه مورد سنجش و نقد همه‌جانبه قرار می‌گرفت همان قدر که کار فردی بود، تولید جمعی به حساب می‌آمد. «مجله» از نظر لوونتال «کمتر عرصه‌ای بود برای دیدگاه‌های گوناگون که سکویی بود برای جلوه‌گر ساختن آرای مؤسسه»^{۲۲۰}، هر چند که نویسندگان دیگر همچنان به همکاری خود ادامه می‌دادند و گاه مقاله می‌نوشتند. تصمیمهای سردبیری فقط به عهده‌ی هورکهایمر بود، گرچه لوونتال به برکت تجربه‌های فراوانش به عنوان سرویراستار عمل می‌کرد و در بستر مسئول بخش گسترده‌ی نقد در مجله بود. یکی از نخستین مأموریت‌های لوونتال این بود که با

218. K. A. Wittfogel, *Wirtschaft und Gesellschaft Chinas* (Leipzig, 1931).

برای آگاهی یافتن از یک بررسی اخیر از اثر ویتفوجل نک.:

Irving Fetscher, "Asien im Lichte des Marxismus": zu Karl Wittfogels *Forschungen über die orientalischen Despotie*", *Merkur*, XX, 3 (March, 1966).

219. monography

220. Interview with Löwenthal, August, 1968.

هواپیما پرواز کند و به دیدار لئوپولد فون ویزه،^{۲۲۱} شیخ جامعه‌شناسان آلمان، برود و به وی اطمینان بدهد که «مجله» با نشریه‌ی او به نام «فصلنامه‌ی جامعه‌شناسی کلن»^{۲۲۲} به رقابت نمی‌پردازد.

هورکهایمر در پیشگفتار خود در نخستین شماره‌ی «مجله»^{۲۲۳} توضیح داد که «پژوهشهای اجتماعی» همان جامعه‌شناسی مورد نظر لئوپوله فون ویزه و دیگر دانشگاهیان بیشتر سنت گرای آلمان نیست. هورکهایمر، به دنبال گرلاخ و گرونبرگ، تأکید کرد که پژوهشهای مؤسسه طبیعتی کل نگر^{۲۲۴} و میان رشته‌ای دارد. او به خصوص بر نقش روان‌شناسی اجتماعی تأکید گذاشت که می‌تواند بر شکاف میان فرد و جامعه چیره گردد و ارتباطی میان این دو برقرار سازد. نخستین مقاله‌ی مجله «ملاحظات پیرامون علم و بحران»^{۲۲۵} نام داشت. هورکهایمر در این مقاله کوشید ارتباطی بین پراکندگی دانش و شرایط اجتماعی‌ای که باعث این پراکندگی است برقرار سازد. به نظر او یک ساخت اقتصادی فراگیر که هم انحصاری است و هم هرج و مرج را موجب شده است که وضعیتی آشفته در حوزه‌ی دانش به بار آید. تنها با از میان برداشتن پایه‌های بت‌واره‌ی معرفت علمی، و با شناخت وضعیت مشخص تاریخی‌ای که تمامی تفکر را مشروط ساخته است، می‌توان بر بحران کنونی غلبه کرد. علم نباید از نقش اجتماعی خود غافل بماند زیرا تنها با آگاهی یافتن از کارکرد خود در بحران کنونی است که می‌تواند به نیروهایی که دگرگونیهای ضرور، را به وجود می‌آورند، مدد برساند.

مقاله‌های چاپ شده در نخستین شماره‌ی «مجله» بازتابی بود از گوناگونی پژوهشهای اجتماعی. گروسمن بار دیگر راجع به مارکس

221. Leopold von Wiese

222. Kölner ViertelsJahrshefte für Soziologie

223. Horkheimer, "Vorwort", ZfS I, 1/2 (1932).

224. Synoptic

225. Horkheimer, Bemerkungen über Wissenschaft und krise," ZfS I, 1/2 (1932).

و مسئله‌ی فروپاشی سرمایه‌داری نوشت.^{۲۲۶} پولوک درباره‌ی کساد اقتصادی و امکانات استقرار یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده در چارچوب سرمایه‌داری به بحث پرداخت.^{۲۲۷} لوونتال درباره‌ی وظیفه‌های جامعه‌شناسی ادبیات طرحی ریخت و آدورنو همین کار را درباره‌ی جامعه‌شناسی موسیقی انجام داد.^{۲۲۸} دو مقاله‌ی باقیمانده‌ی دیگر به ابعاد روان‌شناختی پژوهش اجتماعی پرداختند: اولی به قلم خود هورکهایمر به نام «تاریخ و روان‌شناسی»^{۲۲۹} و دیگری به قلم یک عضو جدید مؤسسه به نام اریش فروم.^{۲۳۰} (بررسی کامل وارد ساختن روانکاوی در قلمرو فعالیت‌های مؤسسه و مارکسیسم هگلی شده‌ی آن در فصل سوم به نظر تان می‌رسد.) لوونتال که از ۱۹۱۸ با فروم دوستی داشت او را به عنوان روانکاو در آغاز سال‌های سی به محفل مؤسسه آورد. دو روانکاو دیگر از این مجموعه‌ی سه نفری عبارت بودند از کارل لنداوئر،^{۲۳۱} مدیر مؤسسه‌ی روانکاوی فرانکفورت که وابسته به مؤسسه بود، و هاینریش منگ.^{۲۳۲} همکاری لنداوئر با «مجله» محدود می‌شد به بخش نقد و بررسی کتاب. (در نخستین شماره «مجله» در بخش نقد در کنار او محفل بسیار خوبی از نویسندگان دیگر وجود داشت چون: الکساندر کویره.^{۲۳۳} کورت لوین،^{۲۳۴} کارل کورش و ویلهلم رایش.) هرچند که منگ به حوزه‌ی بهداشت روانی علاقه‌مند بود تا

226. Grossmann, "Die Wert. - Preis - Transformation bei Marx und das Krisisproblem", ZfS I, 1/2 (1932).

227. Pollock, "Die gegenwärtige Lage des Kapitalismus und die Aussichten einer planwirtschaftlichen Neuordnung", ZfS I, 1/2 (1932).

228. Leo Löwenthal, "Zur gesellschaftlichen Lage der Literatur", and : Adorno, "Zur gesellschaftlichen Lage der Musik", ZfS I, 1/2 (1932).

229. Horkheimer, "Geschichte und Psychologie", ZfS I, 1/2 (1932).

230. Erich Fromm, "Über Methode und Aufgabe einer analytischen Sozialpsychologie," ZfS I, 1/2 (1932).

231. Karl Landauer

232. Heinrich Meng

233. Alexandre Koyrè

234. Kurt Lewin

روانشناسی اجتماعی با وجود این به برگزاری سمینارها کمک می‌رساند و درباره‌ی موضوعهای مورد توجه مؤسسه نقد می‌نوشت. با ورود روان‌کاوی به مؤسسه دوران گرونبرگ سرانجام سپری شد. انتشار «جشن‌نامه» ای^{۲۳۵} به مناسبت هفتادمین زادروز گرونبرگ در ۱۹۳۲، یعنی یکسال پس از آن، باز از این گذار حکایت داشت. پولوک، هورکهایمر، ویتفوگل، و گروسمن همه بدین مناسبت مقاله نوشتند اما بیشترین بخش «جشن‌نامه» شامل نوشته‌های دوستان قدیم تر گرونبرگ از روزگاران وین می‌شد مانند ماکس بر^{۲۳۶} و ماکس آدلر.^{۲۳۷} جریان دگرگونی که بدین ترتیب جنبه‌ی نمادین یافته بود با ورود عضو تازه‌ای در آخرهای سال ۱۹۳۲ شتاب بیشتری گرفت. این عضو تازه هربرت مارکوزه نام داشت که یکی از معماران مهم نظریه‌ی انتقادی گردید.

مارکوزه در ۱۸۹۸ در برلین در یک خانواده‌ی ثروتمند یهودی جذب شده در فرهنگ آلمان به دنیا آمد. پس از آن که خدمت نظام را در جنگ به پایان برد، کوتاه زمانی در یک شورای سربازان در برلین درگیر فعالیتهای سیاسی شد. در ۱۹۱۹ از حزب سوسیال دموکرات که دو سال پیشتر به آن پیوسته بود، در اعتراض به خیانت این حزب به پرولتاریا، خارج گردید. پس از ناکامیابی انقلاب آلمان از سیاست به کل چشم پوشید و در برلین و فرایبورگ به تحصیل فلسفه پرداخت. در ۱۹۲۳ با گذراندن رساله‌ای به نام «هنرمندان به عنوان نقش آفرینانِ رمان»^{۲۳۸} در دانشگاه فرایبورگ به دریافت دکترای موفق شد. در شش سال بعد بخت خود را با تجارت کتاب و به عنوان ناشر در برلین آزمود. در ۱۹۲۹ به فرایبورگ بازگشت و نزد هوسرل^{۲۳۹} و هایدگر^{۲۴۰} که هر دو بر

235. Festschrift für Carl Grünberg. Zum 70. Geburtstag (Leipzig 1932).

236. Max Beer

237. Max Adler

238. Künstlerroman

239. Husserl

240. Heidegger

اندیشه‌ی او تأثیر بسزایی داشتند به تحصیل پرداخت. در این دوره مارکوزه شماری مقاله در «دفترهای فلسفی»^{۲۴۱} ماکسیمیلیان بک^{۲۴۲} و «جامعه»^{۲۴۳} به ویراستاری رودولف هیلفردینگ^{۲۴۴} انتشار داد. نخستین کتاب او «هستی‌شناسی هگل و بنیاد یک نظریه‌ی تاریخی‌گری»^{۲۴۵} در ۱۹۳۲ انتشار یافت که آشکارا مهر مرشدش هایدگر را بر خود داشت. مارکوزه این کتاب را به عنوان رساله‌ی دانشجویی برای هایدگر آماده ساخته بود. اما پیش از آن که هایدگر بتواند مارکوزه را به عنوان دستیار بپذیرد روابطشان به تیرگی انجامید. تفاوت‌های سیاسی میان شاگرد متأثر از مارکسیسم و استادی که به گونه‌ای فزاینده دست راستی بود بی‌تردید در این میان نقش داشته است. سرپرست دانشگاه فرانکفورت، کورت ریتسلر،^{۲۴۶} بر اثر تقاضای هوسرل به سود مارکوزه پا درمیانی کرد و او را به هورکهایمر توصیه کرد.

در دومین شماره‌ی مجله آدورنو به نقد کتاب «هستی‌شناسی هگل...» پرداخت و فاصله گرفتن مارکوزه را از هایدگر امیدوارکننده دانست. آدورنو در این مقاله نوشت مارکوزه می‌خواهد از «معنای»^{۲۴۷} وجود بگسلد و به آشکارگی موجود^{۲۴۸} بگراید، از هستی‌شناسی بنیادی به فلسفه‌ی تاریخ، از تاریخت^{۲۴۹} به تاریخ^{۲۵۰}، هرچند آدورنو حس می‌کرد که مارکوزه باید هنوز گامی دیگر بردارد تا به کل از بندگی هایدگرهایی یابد اما به این امکان که بتوان رویکرد^{۲۵۱} فلسفی مارکوزه را با برخورد فلسفی مؤسسه به نحوی خلاق مرتبط ساخت با نظر مساعد می‌نگریست. هورکهایمر موافقت کرد و در نتیجه در ۱۹۳۳

241. Philosophische Hefte

242. Maximilian Beck

243. Die Gesellschaft

244. Rudolph Hilferding

245. Herbert Marcuse, Hegls Ontologie und die Grundlegung einer Theorie der Geschichtlichkeit (Frankfurt, 1932).

246. Kurt Riezler

247. Seix

248. Seiende

249. Geschichtlichkeit

250. Adorno, Kritik zu Hegels Ontologie, ZfS I, 3(1932), P. 410.

251. Approach رویکرد / برخورد

مارکوزه به شمار کسانی که در مؤسسه به فهم دیالکتیک مارکسیسم و نه فهم مکانیکی آن دل بستگی داشتند، اضافه گشت. مارکوزه را فوری در دفتر ژنو به کار گماشتند.

با به قدرت رسیدن نازیها در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ آینده‌ی یک سازمان مارکسیستی گشوده که تقریباً تمامی عضوهای آن، دست‌کم براساس معیارهای نازی، منشاء یهودی داشتند به وضوح تیره می‌نمود. هورکهایمر بیشتر ۱۹۳۲ را در ژنو با بیماری دیفتری سپری کرد. اندکی پیش از آن که هیتلر به قدرت برسد به فرانکفورت بازگشت و همراه با همسرش منزلی را که در حومه کرونبورگ^{۲۵۲} داشت ترک گفت و به هتلی نزدیک ایستگاه راه‌آهن فرانکفورت کوچید. در ماه فوریه، یعنی آخرین ماه زمستانی، گفتارهای درسیش را درباره‌ی منطق به حال تعلیق درآورد و به جای آنها به بحث درباره‌ی مسئله‌ی آزادی پرداخت که در واقع با هر روزی که می‌گذشت مسئله برانگیزتر می‌شد. درست هنگامی که مؤسسه را به سبب «گرایشهای خصمانه‌اش در برابر دولت» می‌بستند، هورکهایمر در ماه مارس از مرز گذشت و به سوئیس رفت. بخش بزرگ کتابخانه‌ی مؤسسه در ساختمان واقع در ویکتوریا آله که در آن زمان بیش از شصت هزار جلد کتاب داشت مصادره شد. انتقال سرمایه‌ی وقف شده‌ی مؤسسه در دو سال پیش مانع از آن شد که سرچشمه‌های مالی مؤسسه دستخوش سرنوشت مشابهی شود. در ۱۳ آوریل هورکهایمر این افتخار را به دست آورد که در شمار نخستین گروه از استادانی باشد که به‌طور رسمی از دانشگاه فرانکفورت اخراج شدند، همراه با پاول تیلیش، هوگوزیتسهایمر^{۲۵۳} و کارل مانهایم.^{۲۵۴}

252. Kronberg

253. Hugo Sixzheimer

۲۵۴. برای آگاهی یافتن از فهرست اسنادان «پاکسازی شده» از دانشگاه‌های آلمان نک. :
The Intellectual Migration: Europe and America, 1930 - 1960, ed.
Donald Fleming and Bernard Bailym (Cambridge, Mass., 1969), P.
234.

در این برهه تمامی کارمندان رسمی مؤسسه شهر فرانکفورت را ترک گفته بودند. تنها استثناء ویتفوگل بود که از سوئیس به آلمان بازگشت و در ماه مارس به خاطر فعالیت‌های سیاسیست دستگیر و به اردوگاه اجباری افتاد. همسر دومش اولگا لانگ (که در اصل نامش اولگا ژوفه^{۲۵۵} بود) که خود بعد ها کارشناس امور چین گردید، و همچنین دوستانش مانند ا.ج. تاوونی^{۲۵۶} در انگلستان و کارل هاوس هوفر^{۲۵۷} در آلمان کوشیدند تا او را از بند رها سازند. سرانجام در نوامبر ۱۹۳۳ ویتفوگل آزاد گشت و اجازه یافت به انگلستان مهاجرت کند، اندکی پس از آن به دیگران در امریکا پیوست. آدورنو که کمتر از ویتفوگل در معرض انتقاد قرار داشت اقامتگاهی در آلمان حفظ کرد. هرچند که بیشتر وقت خود را در چهار سال بعد در انگلستان گذراند و در کالج مرتن^{۲۵۸} در آکسفورد به مطالعه پرداخت. گروسمن مدت سه سال به پاریس پناه برد و یک سال پس از آن، سال ۱۹۳۷، را پیش از آن که سرانجام به امریکا برود، با شوربختی در انگلستان سپری کرد. لوونتال تا ۲ مارس در فرانکفورت ماند و آخرین نفری بود که پیش از آن که مؤسسه بسته شود آلمان را ترک گفت و به دنبال مارکوزه، هورکهایمر و دیگر عضوهای مؤسسه به ژنورفت. پولوک در واقع هنگامی که نازیها قدرت را به دست می‌گرفتند در ژنو در مهاجرت بود بی‌آن که بداند این وضع دو دهه به درازا می‌کشد و او را به قاره‌ای دیگر می‌کشاند.

در فوریه‌ی ۱۹۳۳ شعبه‌ی ژنو با یک هیأت مدیره‌ی بیست و یک نفره^{۲۵۹} به عنوان مرکز اداری مؤسسه به ثبت رسید. مؤسسه

255. Olga Joffe

256. R. H. Tawney

257. Karl Haushofer

258. Merton College

۲۵۹. این هیأت افراد زیر را دربر می‌گرفت: چارلز برد (Charles Beard)، سلستن بوگله (Celestin Bouglé)، آلكساندر فارکارسن (Alexander Farquharson)، هنریک

گروسمن، پاول گوگون-هایم (Paul Guggenheim)، موریس هالبواکس (Maurice

Halbwachs)، ژان دولا هارپ (Jean dela Harpe)، ماکس هورکهایمر، کارل لنداوتر،

لوئیس ل. لوروین (Lewis L. Lorwin)، روبرت اس. لیند (Robert S. Lynd)، روبرت

ام. مک آیور (Robert M. Mac Iver)، سیدنی وب (Sidney Webb) لرد پسفیلد

را با توجه به خصلت اروپائیش «انجمن بین‌المللی پژوهشهای اجتماعی»^{۲۶۰} نامیدند که دو رئیس داشت: هورکهایمر و پولوک. یک سال که گذشت لوونتال، فروم و اشترنهایم به عنوان جانشینان آن دو تعیین شدند.^{۲۶۱} «مکتب فرانکفورت» حالا دیگر نه فقط سوئیسی بلکه فرانسوی و انگلیسی نیز گردید زیرا پیشنهادهای کمک از دوستان پاریسی و لندن‌نی منتهی شد به ایجاد شعبه‌هایی در این دو شهر در ۱۹۳۳. سلستن بوگله، شاگرد پیشین دورکهایم^{۲۶۲} و مدیر مرکز اسناد اکول نورمال سوپریور^{۲۶۳} از سال ۱۹۲۰، به هورکهایمر پیشنهاد کرد که دفترش واقع در «رودولم»^{۲۶۴} می‌تواند با جمع‌وجور کردن فضاهايش جایی برای مؤسسه درست بکند. گرچه بوگله از نظر سیاسی یک پرودونیست بود (او هواخواه حزب سوسیالیست رادیکال بود) و به همین خاطر با رویکردهای مارکسیستی در کار مؤسسه همدلی نداشت، اما آماده بود با توجه به موقعیت اضطراری مؤسسه سیاست را به فراموشی بسپرد. موريس هالبواکس، یکی دیگر از شاگردان برجسته‌ی دورکهایم در دانشگاه پاریس، و ژرژسل که هر وقت که در دیوان بین‌المللی لاهه به عنوان وکیل فرانسوی کاری نمی‌داشت در پاریس حقوق تدریس می‌کرد به سلستن بوگله پیوستند و در هزینه‌های ناشی از این جابه‌جایی شریک شدند. پشتیبانی دیگر از سوی هنری برگسن^{۲۶۵} برخاست که فعالیتهای مؤسسه او را تحت تأثیر قرار داده بود. در لندن آلکساندر فارکارسن، مدیر نشریه‌ی

(Lord Passfield)، ژان پیاژه (Jean Piaget)، فریدریش پولوک (رئیس هیأت)، رمون دوسوسور (Raymond de Saussure)، ژرژ سل (George Scelle)، ارنست شاختل (Ernst Schachtel)، آندریس اشترنهایم (Andries Sternheim)، ار. اچ. تاوونی، و پاول تیلیش..

260. Société Internationale de Recherches Sociales.

۲۶۱. نامدی هورکهایمر به لوونتال به تاریخ ۱۷ آوریل ۱۹۳۴.

262. Durkheim

263. Ecole Normale Supérieure

264. Rued'Ulm

265. Henri Bergson

جامعه‌شناسی،^{۲۶۶} پیشنهاد مشابهی داد و آماده بود چند اتاق در «لوپلی هاوس»^{۲۶۷} در اختیار بگذارد. سیدنی وب، ار. اچ. تاوونی، موریس گینز برگ،^{۲۶۸} و هارولد لاسکی^{۲۶۹} همه با فارکارسن هماوا شدند و در نتیجه دفتر کوچکی برپا شد و به کار پرداخت تا آن که در ۱۹۳۶ به علت فقدان امکان مالی بسته شد.

در این میان ناشر لایپزیکی «مجله» به نام هیرشفلد^{۲۷۰} به هورکهایمر اطلاع داد که دیگر نمی‌تواند خطر کند و انتشار «مجله» را ادامه بدهد. بوگله پیشنهاد کرد که انتشار «مجله» به یک ناشر پاریسی به نام «لیبرری فلیکس آلکن»^{۲۷۱} داده شود. این پیشنهاد پذیرفته شد و همکاری با این ناشر آغاز شد و تا سال ۱۹۴۰ ادامه داشت که نازیها یک بار دیگر قدرت را به چنگ آوردند و ناشر «مجله» را زیر فشار گذاشتند.

با انتشار نخستین شماره‌ی «مجله» در پاریس در سپتامبر ۱۹۳۳ نخستین دوره‌ی آلمانی مؤسسه به کل پشت سر گذاشته شد. در یک دهه‌ی کوتاهی که از بنیان‌گذاری مؤسسه می‌گذشت این سازمان توانسته بود گروهی از روشنفکران جوان را که آماده بودند استعدادهای گوناگون خود را، به نحوی که مؤسسه می‌پنداشت، در خدمت پژوهش اجتماعی قرار دهند گرد هم آورد. نخستین سالهای فعالیت مؤسسه در فرانکفورت از نگرشهای گرونیبرگ که پیشتر یاد شد تأثیر می‌پذیرفت، اما به رهبری او مؤسسه توانست از همبستگی ساختاری بهره‌مند شود و در زندگی روشنفکری وایمار پایگاهی به دست آورد. هرچند مؤسسه کوششهای خود را متوجه پژوهش ساخته بود اما به تربیت دانشجویانی در حد پال باران^{۲۷۲} نیز یاری

266. Sociological Review

268. Morris Ginsberg

270. C. L. Hirschfeld

272. Paul Baran

267. Le Play House

269. Harold Laski

271. Librairie Félix Alcan

رساند.^{۲۷۳} باران در سال ۱۹۳۰ روی جلد دوم کتاب پولوک راجع به اقتصاد شوروی که مؤسسه تهیه‌ی آن را برنامه‌ریزی کرده بود کار می‌کرد هانس گرت،^{۲۷۴} گلا دیس مایر،^{۲۷۵} و یوزف دونر^{۲۷۶} دیگر شاگردانی بودند که در سالهای پیش از مهاجرت در مؤسسه کار می‌کردند و بعدها بر علوم اجتماعی در امریکا تأثیر گذاشتند. (به این نکته می‌توان گذرا اشاره داشت که دونر در ۱۹۳۷ یک رمان کنایی^{۲۷۷} نوشت به نام «اگر ترا از یاد ببرم...» که در آن شخصیت‌های مؤسسه با اسم ساختگی جلوه‌گر می‌شوند).^{۲۷۸} از این گذشته تمامی عضوهای مؤسسه فعالانه در گفتگوهای راجع به آینده‌ی سوسیالیسم شرکت می‌جستند. این بحثها برای شخصیت‌های سرشناس فرانکفورت چون هنریک دومن^{۲۷۹} و پال تیلیش^{۲۸۰} نیز جذاب بود. استقلال‌ی که در اثر سخاوت هرمان وایل فراهم آمده بود به مؤسسه امکان می‌داد که حتی پس از مرگ او در ۱۹۲۷ فارغ از ملاحظات و اجبارهای سیاسی یا دانشگاهی به فعالیت بپردازد. به برکت این بنیه‌ی مالی مؤسسه توانست هویت خود را حتی در تبعید نیز، به هنگامی که سایر دانشمندان فراری آلمان بدون پشتوانه‌ی، مالی در تقلاي جانداختن خود در دنیایی غریب بودند، حفظ کند. فلیکس وایل پس از آن که در ۱۹۳۵ به مؤسسه در نیویورک پیوست صدهزار دلار دیگر کمک کرد که مؤسسه را قادر ساخت تا

۲۷۳. بنا به گفته‌ی پال سوییزی (Paul Sweezy) «شک نیست که تحول فکری پال باران عمیقاً و ماندگار از تجربه‌ها و دوستیهای او در فرانکفورت تأثیر پذیرفته بود. (نک: "Paul Alexander Baran: a Personal Memoir", *Monthly Review*, XVI, 2, March, 1965, P. 32).

دوستی باران با عضوهای مؤسسه پس از آن که در ۱۹۳۹ به ایالات متحده بازگشت همچنان ادامه یافت. مرگ ناگهانی او در ۱۹۶۴ در خانه‌ی لس‌آنجلیس در سان‌فرانسیسکو روی داد.

274. Hans Gerth

275. Gladys Meyer

276. Josef Dünner

277. Romman àlclef

278. Josef Dünner, *If I Forget Thee...*

279. Henrik de Man

280. Paul Tillich

بتواند امنیت مالی خود را طی سالهای سی نگاه دارد.

احساس برخوردار بودن از یک سرنوشت و هدف مشترک به عنوان خصیصه‌ی اصلی مؤسسه که توجه هر ناظری را برمی‌انگیخت - به ویژه پس از آن که هورکهایمر مدیر شد - به منزلگاه‌های جدیدی نیز انتقال می‌یافت؛ موقعیت مناسب مالی مؤسسه هم تا حدی در این امر مؤثر می‌بود. بنیانگذاران مؤسسه قصد داشتند جامعه‌ای از پژوهشگران برپا سازند که همبستگی‌شان نمونه‌ی کوچکی از جامعه‌ی برادرانه‌ای آینده به دست بدهد. «مجله»، چنان که پیشتر یاد شد، کمک می‌کرد تا هویت گروهی از استحکام لازم بهره‌مند گردد؛ و تجربه‌ی مشترک از تبعید اجباری و گرد هم‌آیی دوباره در خارج این احساس را به میزان زیادی تقویت می‌کرد. در داخل مؤسسه نیز گروه کوچکتری پیرامون هورکهایمر به هم آمیخته بود که شامل پولوک، لوونتال، آدورنو، مارکوزه و فروم می‌شد. نوشته‌های این گروه که از سنت فلسفه‌ی اروپایی نشأت می‌گرفت، پذیرای فنون جدید تجربی بود، و به مسائل جاری اجتماعی می‌پرداخت، در واقع هسته‌ی اصلی دست‌آوردهای مؤسسه را شکل داد.

اگر بخواهیم براساس زندگینامه‌های یکایک عضوهای محفل درونی مؤسسه به جستجوی وجه مشترکی برای آنان پردازیم آن چه در وهله‌ی نخست از ذهن می‌گذرد این است که همه‌ی آنان از خانواده‌های یهودی طبقه‌ی متوسط یا طبقه‌ی متوسط بالا برخاسته‌اند (در مورد آدورنو از پدر و مادر فقط یکیشان یهودی بود). هرچند جای مناسبش این جا نیست که به بررسی جامعه‌ی از رادیکالهای یهودی در جمهوری وایمار دست بزنیم اما برخی ملاحظات در این باره ضرورت دارد. همان‌گونه که پیشتر آمد یکی از دلیلهایی که فلیکس وایل و پولوک توانستند پدر و ایل را ترغیب کنند که سرمایه‌ای برای مؤسسه وقف کند، ضرورت بررسی یهود آزاری در آلمان بود. لیکن به اجرا درآوردن این وظیفه تا ۱۹۴۰ به تأخیر افتاد. اگر بخواهیم خصوصیات

نگرشهای کلی مؤسسه را در قبال «مسئله ی یهود» بنمایانیم، در آن صورت می توان گفت که شبیه نگرشهای یهودی رادیکال دیگری بوده است به نام کارل مارکس که حدود یک قرن پیش از آن بیان داشته بود. در هر دو مورد عنصر اجتماعی به وضوح مقدم بر عنصر مذهبی یا قومی است. هورکهایمر در همان نوشته اش به نام «سپیده دم» سرمایه داران یهودی را که تنها به سبب به خطر افتادن منافع اقتصادی شان با یهود آزاری مخالفت می کردند به باد انتقاد می گیرد. او نوشت «پایه های مادی گتو»^{۲۸۱} بر عنصر آمادگی در جهت قربانی کردن زندگی و عقیده غلبه کرده است. سلسله مراتب کالاها از نظر یهودیان بورژوا نه یهودی است نه مسیحی، بلکه بورژوازی است... یهودی انقلابی مانند انقلابی «آریایی» زندگی خود را به خاطر رهایی انسانها به خطر می افکند».^{۲۸۲} گواه دیگر این امر که در نظر آنان عنصر ناب یهودی در تقابل با سرکوب اجتماعی قرار ندارد، بی تفاوتی آنان در برابر صهیونیسم به عنوان راه حل مسائل یهودیان بود.^{۲۸۳}

در واقع عضوهای مؤسسه همواره می کوشیدند منشاء قومی خود را به کل بی اهمیت جلوه دهند. با گذشت زمان نیز این نگرش در بیشتر موارد از بین نرفت. برای مثال وایل در نامه نگاریهای مفصل خود با من کمترین گمان را درباره ی این که عنصر یهودیت - چه مذهبی، چه قومی یا فرهنگی - نقشی در گزینش عضوهای مؤسسه یا تکامل فکری شان می داشته است جانانه رد می کرد. او حتی اصرار می ورزید که جذب یهودیان در جمهوری وایمار به حدی پیشرفت کرده بود که دیگر «تبعیض علیه یهودیان محدود شده بود به حوزه ی باشگاه های

281. Ghetto

282. Horkheimer [Regius]. Dämmerung, P. 80

۲۸۳. هورکهایمر تازه پس از جنگ به این نتیجه ی مالیخولیایی رسید که صهیونیسم تنها مفر برای یهودیان اروپاست. در این باره نک.:

"Über die deutschen Juden", in: Zur Kritik der instrumentalen Vernunft (Frankfurt 1967), S. 109.

اجتماعی»^{۲۸۴} و سرانجام غفلت کردن از «مسئله ی یهود» توسط مؤسسه با این استدلال که گویا دیگر این مسئله عملاً وجود خارجی ندارد توجیه می شد. این واقعیت که مؤسسه یک سال پس از آن بنیاد گذاشته شد که وزیر خارجه ی آلمان، والتر راتناو،^{۲۸۵} در اساس به سبب منشاء قومیش به قتل رسید گویا بر «یهودیان جذب شده» که در ارتباط با مؤسسه قرار داشتند هیچ تأثیر شخصی به جا نگذاشته باشد. ویتفوجل، یکی از عضوهای غیر یهود مؤسسه، این نابینایی عمومی را با این استدلال تأیید کرده است که او یکی از معدود استثنائایی بوده که موقعیت پر مخاطره ی یهودیان را، حتی آنان را که بیش از همه جذب شده بودند، در آن هنگام درک کرده بوده است.^{۲۸۶} آن چه که توجه ناظر امروزی را برمی انگیزد این است که بسیاری از عضوهای مؤسسه با شدت هرگونه معنایی را در مورد هویت یهودیشان انکار می کردند و در مواردی نیز حتی هنوز انکار می کنند. یهودیان جذب شده ی آلمان، همان گونه که بارها از آن یاد شده است، شگفت زده شدند از این که جامعه ی آلمان به چه آسانی اقدامهای یهود آزارانه ی نازیها را پذیرا گشت. خودفریبی در این زمینه در مواردی حتی تا زمان جنگ ادامه یافت. حتی واقع گرای سرسختی چون فرانکس نویمان توانست در «بهیموت»^{۲۸۷} بنویسد که «مردم آلمان از همه کمتر ضد یهودند». به نظر می رسد که ارزیابی او از آن موقعیت تقریباً مورد تأیید همه ی همکارانش در مؤسسه بوده باشد.

با در نظر گرفتن این خودداری شدید عضوهای مؤسسه که حاضر نبودند برای منشاء یهودیشان معنای خاصی قائل شوند تنها چاره این است که ببینیم تا چه حد این امر غیرمستقیم مؤثر بوده است.

۲۸۴. نامی وایل به من به تاریخ ۱ ژوئن ۱۹۶۹.

285. Walter Rathenau

286. Behemoth

287. Franz Neumann, Behemoth: The Structure and Practice of National Socialism 1933 - 1944 (New York, rev. ed. 1944), P. 121.

مطمئناً از تأثیر آشکار نظام عقیدتی یهودیت نمی‌توان سخن گفت به استثنای شاید لئو لونتال و اریش فروم که هر دویشان در «خانه‌ی آزاد یهود برای آموزش» در فرانکفورت فعال بودند. لونتال یکی از نویسندگان «جشن‌نامه»^{۲۸۸} بود که به‌رایی نول^{۲۸۹} در ۱۹۲۱ تقدیم شد. او در این کتاب راجع به عنصر اهریمنی در مذهب گفتاری نوشت^{۲۹۰} و تا سال ۱۹۳۰ نیز در نشریه‌هایی چون «روزنامه‌ی جامعه‌ی اسرائیلی فرانکفورت»^{۲۹۱} مطلب می‌نوشت هرچند که در آن هنگام دوره‌ی باورهای دینیش را پشت سر گذاشته بود. با این حال بسیار دشوار بتوان اثری از علاقه‌ی او به مذهب یهود در کارهایی که برای مؤسسه می‌کرد، یافت. برعکس خصوصیت کار اریش فروم این بوده که حتی پس از رهاکردن تعصب دینی در نیمه‌ی سالهای بیست در نوشته‌هایش به روایتهای دنیایی موضوعهای دینی می‌پردازد.^{۲۹۲} بین نوشته‌های او و نوشته‌های دیگر عضوهای «خانه‌ی آزاد یهود برای آموزش» به مقایسه‌های متعددی دست زده‌اند، به خصوص بنا بر نوشته‌های مارتین بوبر.^{۲۹۳} درباره‌ی شباهتهای میان این نوشته‌ها در فصل سوم سخن خواهیم‌درفت. فقط لونتال و فروم (و همچنین والتر بنیامین که در سالهای پس‌انتر برای مجله مقاله می‌نوشت) بودند که اصولاً به موضوعهای دینی یهود علاقه‌ای راستین نشان می‌دادند. از

288. Festschrift

289. L. Löwenthal, "Das Dämonische", in Gabe Herrn Rabiner Dr. Nobel zum fünfzigsten Geburtstag (Frankfurt 1921).

290. Rabi Nobel

291. Frankfurter Israelitisches Gemeindeblatt

۲۹۲. برای نمونه نک.:

Edgar Friedenber, "Neo - Freudianism and Erich Fromm",
Commentary xxxiv, 4(Jctober, 1962).

یا، نک.:

Maurice S. Friedman, Martin Buber, the Life of Dialogue (New York, 1960). pp. 184 - 185.

293. Martin Buber

نظر دیگران یهودیت مسئله‌ای مطرح و موضوع گفتارهای روز به شمار نمی‌آمد.

درباره‌ی این نکته که چرا محتوای صریح معنوی مذهب یهود در تفکر بیشتر عضوهای مؤسسه نقشی نداشته است باید در جست‌وجوی توضیح جامعه‌شناختی یا فرهنگی مفصل‌تری برآمد. استفان دیک^{۲۹۴} در بررسی اخیر خود درباره‌ی به‌طور عمده ادیبان چپ یهودی که برای مجله‌ی «دی ولت بونه»^{۲۹۵} مقاله می‌نوشتند پرسشهایی مشابه همان پرسشهایی مطرح ساخته است که در یک بررسی راجع به مکتب فرانکفورت می‌تواند برخیزد. او به درستی توجه داده است که درصد بالای یهودیان در میان چپ‌های وایمار - محفلی که پیرامون مجله‌ی «دی ولت بونه» بود به مراتب بزرگتر از آنی بود که دور مؤسسه گرد آمده بود اما با این حال هنوز همان ارتباط را می‌توان در هر دو مورد صادق دانست - یک امر تصادفی به‌شمار نمی‌آید. به نظر دیک این امر مبتنی بود بر: «یک تحول ویژه: شناخت آنان از این واقعیت که موفقیت‌های فردی در حوزه‌ی اقتصادی، هنری یا علمی به حل مسئله‌ی یهود کمک نمی‌رساند، و یهود آزاری در آلمان در صورتی خاتمه می‌یابد که جمهوری وایمار آلمان دستخوش تحولی دهشتناک بشود.»^{۲۹۶} با این حال عضوهای مکتب فرانکفورت منکر آنند که اصولاً به چنین چیزهایی اندیشیده باشند. پولوک به من نوشت: «همه‌ی ما تا پیش از به قدرت رسیدن هیتلر به سبب منشاء قومی خود احساس ناامنی نمی‌کردیم. در واقع دستیابی به برخی از شغل‌های دولتی و اقتصادی برای ما امکان‌پذیر نمی‌بود اگر به غسل تعمید تن در نمی‌دادیم. ولی این امر به هیچ‌وجه ما را پریشان خاطر نمی‌ساخت. از این گذشته در جمهوری وایمار بسیاری از این سدها از میان برداشته

294. Istvan Deak

295. Die Weltbühne

296. Istvan Deak, Weimar Germany, s Left - Wing Intellectuals (Berkeley and Los Angeles, 1968), p. 29.

شده بود».^{۲۹۷} از این رو نمی توان ریشه گرایی (= رادیکالیسم) آنان را حاصل اعتقاد آگاهانه‌ی به سوسیالیسم به عنوان تنها داروی شفابخش احساس تلخی دانست که از سرکوب قومی برمی خاست.

و با این حال با وجود همه‌ی ادعاهایی که درباره‌ی جذب کامل یهودیان و تأکیدهایی که راجع به فقدان تبعیض نژادی در وایمار می کردند، نمی توان این احساس را نادیده گرفت که فریاد اعتراض اینان همواره بلند بود. اگر درست باشد که در فضای پیرامونی وایمار یهودآزاری به زوال می گرایید، که تازه این نیز امری مسلم نیست، باید به یادآورد که تمامی عضوهای مؤسسه در پیش از جنگ نخست جهانی و در آلمانی به کل متفاوت رشد کرده بودند. حتی یهودیانی که بیش از همه جذب شده بودند در آلمان ویلهلمی احساس می کردند که میان آنان و هموطنان غیریهودیشان فاصله‌ای وجود دارد، و طبیعی است که چنین فضایی بر افرادی که در درون آن به بلوغ می رسند اثر بنهد. همین که یهودیان حس می کردند باید نقش بازی کنند تا گذشته‌ی خود را از یاد ببرند می توانست اثر تلخی بر جای بگذارد که به آسانی به تقویت یک انتقاد ریشه‌ای از کل جامعه بینجامد. این را نباید به معنی آن گرفت که می توان برنامه‌ی مؤسسه را درست، یا حتی به طور عمده، ناشی از منشاء قومی عضوهای آن دانست؛ ما تنها می خواهیم بگوییم که اگر کسی این عامل را به کل نایده بگیرد از توجه کردن به یکی از عاملهای مؤثر غافل مانده است.

در حاشیه یادآور می شویم که عضوهای مؤسسه هنگامی که به آمریکا آمدند نسبت به مسئله‌ی یهود حساسیت بیشتری نشان می دادند. برای مثال پولوک از آدورنو خواست تا «ویزن گروند»^{۲۹۸} را به عنوان جزیی از نام خانوادگی‌ش به کار نبرد به خاطر آن که در فهرست کارمندان مؤسسه تعداد زیادی نامهایی که طنین یهودی داشتند به

۲۹۷. از نامه‌ی پولوک به من به تاریخ ۲۴ مارس ۱۹۷۰.

چشم می خورد.^{۲۹۹} پاول مسینگ،^{۳۰۰} یکی از چند نفر غیر یهودیانی که در مؤسسه بودند، گفته است که یهودی نبودن او در واقع اهمیتی نداشت اما در عین حال نمی توان آن را بی معنا دانست زیرا که به همین خاطر بین او و همکارانش همواره فاصله ای وجود داشته است.^{۳۰۱} جذب یهودیان در آمریکا برخلاف انتظار دشوارتر از آلمان دوران پیش از نازیسم بود، دست کم بسیاری از عضوهای مؤسسه چنین احساسی داشتند.

علاوه بر تفسیر جامعه شناختی منشاء ایشان به یک توضیح فرهنگی نیز برخورد می کنیم. یورگن هابرماس اخیراً اظهار داشته است که شباهت چشمگیری میان برخی خصوصیات سنت فرهنگی یهود و خصوصیات ایدالیسم آلمانی که اغلب منشاء آن را در مکتب اصالت نقوای مذهب پروتستان می جویند، وجود دارد.^{۳۰۲} یک شباهت مهم که به ویژه برای درک نظریه ی انتقادی اهمیت دارد همان اندیشه ی کهن رمزآمیز یهودی است که از راه کلام می توان به پروردگار نزدیک شد نه از راه تصویر و شبیه سازی. تفاوت میان زبان عبری، یعنی زبان مقدس، و زبان کفرآمیز اقلیتهای یهودی بر یهودیانی که به دنیای جاری گفتار^{۳۰۳} بی اعتماد بودند اثر گذاشت. به نظر هابرماس این امر برابر است با انتقاد ایدالیستی از واقعیت تجربی که در دیالکتیک هگلی به اوج خود

۲۹۹. گفتگو با پولوک در مارس ۱۹۶۹. سالها بعد آدورنو در یادداشتی که برای طرح پژوهشی مؤسسه راجع به یهود آزاری در حوزه ی کارگری نگاشت به طور غیر مستقیم از تغییر نام خود دفاع کرد: «این اندیشه که یهودیان با چسبیدن به نام خود باید غرور بیشتری نشان دهند نوعی عقلایی کردن آبکی آرزویی است که آنان باید در معرض انتظار عمومی قرار بگیرند تا دیگران بتوانند آنان را شناسایی کنند و آسان تر به تعقیبشان پردازند (این یادداشت به تاریخ ۳ نوامبر ۱۹۴۴ است و در اختیار پاول لازارسفلد (= Paul Lazaresfeld) قرار دارد).

300. Paul Messing

۳۰۱. گفتگو با پاول مسینگ، نیویورک ۲۵ نوامبر ۱۹۷۰.

302. Jürgen Habermas, "Der deutsche Idealismus der jüdischen Philosophen", in: Philosophisch - Politische Profile (Frankfurt, 1971).

303. discourse

می‌رسد. گرچه نمی‌توان ارتباطی مستقیم میان پیشینه‌ی یهودی بسیاری از عضوهای مکتب فرانکفورت با نظریه‌ی دیالکتیکی آنان یافت، ولی می‌توان گفت که زمینه‌ای برای چنین ارتباطی وجود داشته است. همین نکته را می‌توان در ارتباط با روانکاوی اظهار داشت: روانکاوی نیز با طیب‌خاطر پذیرفته شد و چنین می‌نمود که با روحیه‌ی روشنفکران یهودی جذب شده در آلمان تجانس داشته است. (البته این نکته بدان معنی نیست که مکتب فروید یک مکتب «روانشناسی یهودی» بوده است چنان که نازیها ادعا می‌کردند؛ ما تنها می‌خواهیم به ارتباط احتمالی میان این دو توجه بدهیم).

از یک عامل مهم دیگر نیز باید در این جا یاد کرد. در داخل خود جامعه‌ی یهودی آلمان اغلب میان پدران و پسران بر سر محتوای مذهب یهود و آینده‌ی خلق یهود نزاع در می‌گرفت. این نزاع گاهی وقتها با شیوه‌هایی خاص حل می‌شد. مثلاً هانا آرنه^{۳۰۴} در رساله‌ای درباره‌ی والتر بنیامین که به ویژه درگیریهای شدیدی با پدرش داشت، می‌نویسد: «معمولاً چنین نزاعهایی بدین ترتیب حل می‌شد که پسران مدعی می‌شدند که نابغه‌اند، یا مثلاً در مورد بسیاری از کمونیستهای برخاسته از خانواده‌های ثروتمند پسران ادعا می‌کردند که خود را وقف سعادت بشریت کرده‌اند - به هر حال در مجموع اعلام می‌داشتند که به دنبال هدف والاتری هستند تا مال اندوزی -، و پدران حاضر آماده تصدیق می‌کردند که این چیزها عذر مناسبی است برای طفره رفتن از تأمین گذران زندگی».^{۳۰۵} والتر بنیامین، همچون بسیاری موارد دیگر، در این مورد نیز استثناء به حساب می‌آمد زیرا که پدرش برخلاف پدران دوستانش از حمایت وی سرباز می‌زد. هرمان وایل احتمالاً یک تاجر موفق آرژانتینی غله بوده است که بیشتر به سود

304. Hannah Arendt

۳۰۵. مقدمه‌ی هانا آرنه بر ترجمه‌ی انگلیسی کتاب والتر بنیامین به نام Illuminationen به وسیله‌ی هری زون (Harry Zohn) نک.: Illuminations, N. Y. 1968.

دلبستگی می داشت تا به انقلاب ولی با این حال آماده بود از اندیشه های افراطی فرزندش با گشاده دستی بسیار پشتیبانی کند. به نظر می رسد که رابطه ی هورکهایمر نیز با پدر و مادرش پس از تنشهای آغازین که پی آمد بی میلی او به دنباله روی از حرفه ی پدر و نیوستن به کار تولیدی وی بود، هیچگاه دردسرافرین نگردید.^{۳۰۶} تنها باری که کدورتی میان آنان رخ داد هنگامی بود که دلباخته ی منشی غیریهودی پدرش شد که هشت سال از او بزرگتر بود. این دو در مارس ۱۹۲۶ با هم ازدواج کردند یعنی تقریباً همان موقعی که هورکهایمر تدریس در دانشگاه را آغاز کرد. پولوک به خاطر می آورد که «اصطکاک میان هورکهایمر و پدر و مادرش گذرا بود... این کدورت چند سالی طول کشید ولی پس از آن صلح و صفای کامل برقرار گردید و میدون هورکهایمر^{۳۰۷} با آغوش باز در کانون خانواده پذیرفته شد». ^{۳۰۸} چنین می نماید که برای پدر و مادر هورکهایمر خوگرفتن به این اندیشه که پسرشان زنی غیریهودی را به همسری برمیگزیند سخت تر بوده است تا آن که ببینند او به کسوت یک انقلابی درمی آید.

در واقع حتی می توان گفت که طنین قوی اخلاقی نظریه ی انتقادی ثمره ی پذیرش ارزشهایی بود که به احتمال قوی در خانواده ی یهودی به هم پیوسته ای حکمفرما بود. به هر صورت دلیلی در تأیید

۳۰۶. آدولف لوه (Adolf Löwe)، دوست دوران کودکی، به یاد می آورد که هورکهایمر و پولوک هنگامی که در انگلستان به سر می بردند اولتیماتومی به پدرانیشان دادند: یا آن که به هنگام بازگشت به آلمان اجازه خواهند یافت که درس بخوانند یا آن که دست به مهاجرت خواهند زد. به نظر می رسد که هر دو پدری آن که مقاومتی کرده باشند تسلیم شده باشند (گفتگو با لوه در ۲۸ دسامبر ۱۹۷۱ در نیویورک).

307. Maidon Horkheimer

۳۰۸. نامه ی پولوک به من به تاریخ ۱۶ ژوئن ۱۹۷۰. گرچه میدون هورکهایمر در حد همسر آدورنو، خانم گرتل (= Gretel)، یک روشنفکر نبود ولی تا پاییز ۱۹۶۹ که همسرش درگذشت پشتیبان بزرگی برای او به شمار می رفت. هنگامی که من این دو را در ماه مارس همان سال، در چهل و سومین و آخرین سال زندگی مشترکشان دیدم، تحت تأثیر گرمی و تمایل متقابلی قرار گرفتم که به همدیگر ابراز می کردند.

این امر وجود ندارد که بتوان گفت بی میلی عضوهای مؤسسه نسبت به روحیه‌ی تجاری پدران و مادرانشان به حد شورش علنی شخصی کشیده شده باشد. علی‌رغم همبستگی آتشی‌نی که در تمامی نوشته‌های خود پیش از مهاجرت به پرولتاریا ابراز می‌داشتند هرگز هیچ یک از عضوهای مؤسسه از شیوه‌ی زندگی طبقه‌ی کارگر پیروی نکرد.

در هیچ نوشته‌ی دیگری عواطف انقلابی عضوهای مؤسسه آن چنان صریح و روشن تبلور نیافته بود که در کتابی از «هاینریش رگیوس»^{۳۰۹} انعکاس یافته بود. هاینریش رگیوس نام مستعاری بود که هورکهایمر از یک فیلسوف طبیعت‌گرای قرن هفدهمی وام گرفته بود و آن را روی صفحه‌ی عنوان نوشته‌های کوتاهش که در نخستین سال تبعیدش در زوریخ منتشر ساخت، نشانده بود. با وجود این در یکی از قطعات اثرش به نام «سپیده دم» زیر عنوان، «قصه‌ای راجع به نتیجه‌گیری منطقی»^{۳۱۰} تلویحاً ترکیب اعتقاد افراطی و روش زندگی بورژوازی را موجه جلوه می‌دهد. در این قصه پادشاهی جبار دو شاعر فقیر را که اثرشان را ارج می‌نهاد فرامی‌خواند تا مقرری درخور توجهی از او بگیرند. یکی از این دو را ننگی که پذیرش این پول به بار می‌آورد می‌آزارد. دومی به او می‌گوید «تو آدمی منطقی نیستی». «اگر تو چنین اعتقادی داری. می‌بایست همچنان گرسنه بمانی. کسی که با فقیران همدلی دارد. باید مانند آنان بزند».^{۳۱۱} شاعر اولی این استدلال را می‌پذیرد و مقرری پادشاه را رد می‌کند و از گرسنگی می‌میرد. اندکی پس از آن دومی شاعر دربار می‌شود. هورکهایمر قصه‌ی خود را با این هشدار به پایان می‌برد: «هر دوی آنان براساس عملشان دست به نتیجه‌گیری منطقی زدند، و هر دوی این نتیجه‌گیریها به سود پادشاه

309. Heinrich Regius

310. Ein Märchen von der Konsequenz

311. Regius (Horkheimer), Dämmerung, S. 165.

جبار انجامید. حال چنین به نظر می‌رسد که پیروی از دستور کلی اخلاقی و پذیرفتن نتیجه‌ی منطقی عمل خود می‌انجامد به این که چنین کاری خوشایندتر جباران باشد تا شاعران فقیر.^{۳۱۲} بدین ترتیب ممکن است که عضوهای مؤسسه در خصومت خود نسبت به نظام سرمایه‌داری سرسخت بوده باشند، ولی آنان هرگز سبک زندگی بورژوازی سطح بالا را ترک نگفتند. به آسانی می‌توان این نحوه‌ی رفتار را نخبه‌گرایا - با اندک تغییری در معنای سخن گرونبرگ - «ماندرن» گونه نامید، چنان که برخی از کسانی که به این گروه تهمت می‌زدند چنین می‌گفتند. اما نامحتمل به نظر می‌رسد که اگر اینان کلاه کارگری بر سر می‌گذاشتند شاداب‌سازی نظریه‌ی مارکسیسم که سهم عمده‌ای در راه به ثمر رسیدن آن داشتند، می‌توانست به پیشرفت قابل ملاحظه‌ای دست بیابد.

در عین حال می‌توان دست‌کم این نکته را عنوان کرد که نظریه‌ی انتقادی می‌توانست غنی‌تر گردد اگر عضوهای مؤسسه با حدت بیشتری به سیاست عملی می‌پرداختند. البته نمونه‌ی لوکاج حکایت از آن دارد که وابستگی تنگاتنگ به یکی از فرقه‌ها می‌توانست آدمی را به دامهایی بیندازد که بر سر راه این نوع وابستگیها گسترده شده بود. اما از طرف دیگر باید نمونه‌ی آنتونیو گرامشی^{۳۱۳} را در نظر آورد که تجربه‌ی سیاسیش، پیش از دستگیری در سال ۱۹۲۶ توسط موسولینی، نظریه‌پردازیهایی او را از کیفیتی مشخص برخوردار می‌ساخت که مکتب فرانکفورت گهگاه فاقد آن بود. به یک اعتبار می‌توان گفت که دوران تبعید مؤسسه پیش از آن که نازیها به اخراج واقعی وادارندش آغاز گشت. پس از شکست انقلاب آلمان دست‌کم آن تعداد از عضوهای مؤسسه که پیرامون هورکهایمر بودند نسبت به همه‌ی گروه‌بندیهای سیاسی جناح چپ احساس بیگانگی می‌کردند.

۳۱۲. همانجا.

313. Antonio Gramsci

حزب سوسیال دموکرات تحقیر می شد زیرا که به سبب تسلیم جبنانه اش در برابر وضع موجود سزاوار آن بود - در واقع حتی می توان گفت که خیانت حزب سوسیال دموکرات به طبقه ی کارگر موجب عدم اعتماد مکتب فرانکفورت به همه ی راه حل های «معتدل» گشت. حزب کمونیست آلمان نیز به علت وابستگی آشکارش به مسکو و ورشکستگی فکری اش شایسته ی آن نبود که درباره اش بحث شود. و کوششهای احساساتی روشنفکرانی از جناح چپ چون کورت هیلر^{۳۱۴} و کارل فون اوسیتسکی^{۳۱۵} به منظور از میان برداشتن تفاوت های دو طرف، یا ارائه کردن گزینه ای ماندگار به عنوان تخیلاتی پوچ مردود دانسته شد به خصوص که این خصلت خود را به سرعت نیز آشکار ساختند. نتیجه این شد که مکتب فرانکفورت پاک نگاه داشتن نظریه ی خود را برتر از وابستگی حزبی دانست که تحقق آن نیازمند کوششی مشخص می بود. و این واقعیت که گزینش چنین دیدگاهی مزایا و معایبی را با خود به همراه می آورد در فصلهای بعد مشاهده خواهیم کرد.

انتقال هوشمندانه ی سرمایه ی مؤسسه به هلند در سال ۱۹۳۱ این امکان را فراهم آورد که مؤسسه تداوم کار خود را حفظ کند بی آن که گرفتار وقفه ای بزرگ بشود. نخستین سال در ژنو را باید دوره ی سازماندهی دوباره به حساب آورد و نه رکود. طرح پژوهشی مربوط به گرایشهای کارگران و کارمندان به گونه ای جدی محدود نگشت. یک سوسیالیست هلندی به نام آندریس اشترنهایم^{۳۱۶} که پیوندهایی با جنبش کارگری داشت توسط شخصی در دفتر آلبرت توماس^{۳۱۷} به عنوان همکار توصیه شد. او در ژنو نخست به عنوان دستیار آغاز به کار کرد، و پس از عزیمت پولوک به امریکا مدیر شعبه ی ژنو گشت. هرچند که برای گردآوری مواد برای این طرح پژوهشی کمک مؤثری

314. Kurt Hiller

315. Carl von Ossietzky

316. Andries Sternheim

317. Albert Thomas

به شمار می‌رفت در حوزه‌ی فعالیتهای نظریِ مؤسسه سهم چندانی نداشت به جز چند مورد در زمینه‌ی تحقیقات مربوط به اوقات فراغت در جامعه‌ی مدرن.^{۳۱۸}

مجله به سبب مسائل ناشی از تطبیق یافتن با یک ناشر جدید گاهی دستخوش اختلالاتی می‌شد ولی همچنان به صورت منظم انتشار می‌یافت. نامهای جدیدی به فهرست نویسندگان پیشین اضافه شد. گئورگ روشه درباره‌ی ارتباط میان بازارکار و کیفر جنایی^{۳۱۹} می‌نوشت. او بعداً با کمک او تو کیرشهایمر^{۳۲۰} کتابی راجع به این موضوع در سلسله انتشارات مؤسسه منتشر ساخت. کورت مندلباوم^{۳۲۱} (اغلب با نام کورت یا اریش باومن^{۳۲۲}) و گرهارد مایر^{۳۲۳} مقاله‌هایی درباره‌ی اقتصاد به نوشته‌های پولوک و گروسمن می‌افزودند.^{۳۲۴} از شعبه‌ی پاریس نیز مرتب مقاله‌هایی می‌رسید. در آن جا دستیاران توانایی چون رمون - آرون^{۳۲۵} و ژرژ فریدمن^{۳۲۶} حضور داشتند. پاول لودویگ لندسبرگ،^{۳۲۷} فیلسوفی که مؤسسه امیدهای زیاد به او بسته بود اما به سبب قتل او توسط نازیان نقش بر آب شد، درباره‌ی ایدئولوژی نژادی و شبه دانش مطلب می‌نوشت.^{۳۲۸} یولین گو مپرتز در مجموعه‌ای از مقاله‌ها راجع به

318. Andries Sternheim, Zum Problem der Freizeitgestaltung, in: ZfS I, 3 (1932)

اشترنهایم به جز این، یک تک نگاری راجع به اقتصاد و خانواده در چارچوب طرح مشترک مؤسسه به نام «بررسیهایی راجع به اقتدار و خانواده» (پاریس ۱۹۳۶) نوشت، و در بخش نقد و بررسی مجله نیز مرتب مطلب می‌نوشت.

319. Georg Rusche, Arbeitsmarkt und Strafvollzug, in: ZfS II, 1 (1933).

320. Otto Kirchheimer

321. Kurt Mandelbaum

322. Kurt, Erich Bauman

323. Gerhard Meyer

324. Kurt Baumann, Autarkie und Planwirtschaft, in: ZfS II, 1 (1933);

Guhard Meyer, Neue englische Literatur Zur Planwgirtschaft, in: ZfS II, 2 (1933).

325. Raymond Aron

326. Georges Friedmann

327. Paul Ludwig Landsberg

328. Paul Ludwig Landsberg, Rassenideologie und Rasserwirtschaft, in: ZfS II, 3 (1933).

مسائل امریکا قلم زد.^{۳۲۹} از محتوای مجله آشکارا برمی آمد که مؤسسه نه فقط به ظاهر بلکه در اساس نیز «بین المللی» بود.

معنای این خصلت خیلی زود به ویژه هنگامی که مؤسسه در جستجوی وطنی تازه در جایی دیگر برآمد، ملموس گشت. هورکهایمر و دیگران نیک می دانستند که مقر ژنو تا چه اندازه مفید است اما هرگز به شعبه‌ی ژنو به عنوان مرکز همیشگی مؤسسه نمی گریستند. در ماه مه ۱۹۳۳ نگرانی خود را که دیگران نیز در آن سهم بودند، ابراز داشت و در نامه‌ای به پاول ماتیک^{۳۳۰} در امریکانوشته «فاشیسم در سوییس نیز پیشرفت می کند و خطرهای تازه‌ای مؤسسه‌ی ما را در آن جا هم تهدید می کند».^{۳۳۱} پولوک در فوریه‌ی ۱۹۳۳ سفری به لندن کرد تا امکانات استقرار مؤسسه را در انگلستان بیازماید ولی مذاکرات همه جانبه با سرویلیام بوریج، مدیر مدرسه‌ی اقتصاد لندن،^{۳۳۲} و همچنین با فرکارسون^{۳۳۳} و همکارانش در مؤسسه‌ی جامعه شناسی^{۳۳۴} او را مطمئن ساخت که نمی تواند این اندیشه را در آن جا به واقعیت درآورد. محدودیت امکانات انگلستان برای سیل دانشمندان مهاجر از آلمان در ۱۹۳۳ امری است شناخته شده.^{۳۳۵} از میان وابستگان به مؤسسه فقط بورکناو تصمیم گرفت لندن را برای مهاجرت دائم خود بگزیند. او توانست شغلی برای تدریس سیاست بین الملل در قسمت آموزش بزرگسالان در دانشگاه لندن به دست آورد. چند سال بعد فرصت یافت در جریان جنگ داخلی از اسپانیا دیدار کند. این سفر بیزاری رشد یابنده‌ی او را نسبت به کمونیسم تقویت کرد و حاصل آن کتابی

329. Julian Gumpertz, Zur Soziologie, desamerikanischen Parteiensystems, in: ZfS I, 3(1932); ر: Recent Social Trends in the U.S.A., in: ZfS II, 2 (1933). 330. Paul Mattik

331. Grossmann, Marx, die klossische Ökonomie und das Problem Der Dynamik S.97.

332. London School of Economics

333. Farquharson

334. Institute of Soiology.

335. Franz Neumann et al., The Cultural Migration (Philadlphia 1953).

شد که یکی از بررسیهای کلاسیک درباره‌ی جنگ داخلی در اسپانیا به شمار می‌رود.^{۳۳۶} در این مقطع ارتباط او با مؤسسه به جز آخرین مقاله‌ای که برای طرح «مطالعاتی راجع به اقتدار و خانواده» در ۱۹۳۶^{۳۳۷} نوشت گسسته بود.

چشم‌اندازهای فعالیت و کار در پاریس که نظام دانشگاهی حتی از انگلستان هم نفوذناپذیرتر بود، به همان میزان محدود جلوه می‌کرد. پاول هونیگزهایم^{۳۳۸} که از کلن به فرانسه گریخت و رئیس شعبه‌ی پاریس مؤسسه شد پذیرایی سردی را که معمولاً در فرانسه از مهاجران به عمل می‌آمد چنین توصیف کرده است:

«روشنفکر متعارف فرانسوی که امنیت و آینده‌ای پیش‌بینی‌پذیر برای خود و خانواده‌اش می‌خواهد به علت حضور آن روشنفکران لعنتی آلمانی شیوه‌ی زندگی خود را در معرض خطر می‌دید زیرا آلمانیان وقت خود را صرف آن نمی‌کردند که با دوستانشان بنشینند و نوشیدنیهایی اشتهاآور بنوشند بلکه دو برابر فرانسویان کار می‌کردند. آنان یا به خاطر خدا کار می‌کردند یا اگر مذهبی نبودند به خاطر کار، کار می‌کردند که در نظر یک دانشمند آلمانی هر دوی اینها تقریباً به یک معناست. از این رو فرانسویان برخلاف رفتار همدلانه و آمیخته با تفاهم در ایالات متحده‌ی امریکا، از به کار گماردن دانشمندان آلمانی استقبال نمی‌کردند. به همین سبب می‌بایست شجاعتی داشت تا بتوان آشکارا به

336. Borkenau, *The Spanish Cockpit*, London 1937.

۳۳۷. این مقاله با نام فریتس یونگمن (Fritz Jungman) نوشته شد و عنوانش چنین بود: «اقتدار و اخلاق جنسی در جنبش بورژوازی جوانان» که در مجموعه‌ی زیر به چاپ رسید:

Studien über Autorität und Familie (Paris 1936).

338. Paul Honigsheim

سود مهاجران آلمانی سخن گفت.^{۳۳۹}

هونیگزهایم می‌گوید بوگله، هالبواکس و همکارانشان چنین شجاعتی داشتند اما آنان یک اقلیت کوچک بودند. در نتیجه فرانسه به عنوان وطنی جدید برای استقرار دفتر مرکزی مؤسسه از محاسبه خارج شد.

با وجود گرایشهای مارکسیستی عضوهای مؤسسه فکر سفر به شرق، به روسیه‌ی استالینیستی، هرگز به صورت جدی عنوان نگشت. حتی گروسمن که در نیمه‌ی سالهای سی سفری کوتاه و ناموفق به مسکو داشت یا ویتفولگ نیز چنین نظری نداشتند. تنها امکانی که به صورت جدی باقی می‌ماند، امریکا بود. یولین گومپرتز در سال ۱۹۳۳ به آن جا فرستاده شده بود که وضعیت را برسد. گومپرتز از ۱۹۲۹ شاگرد پولوک بود و مدتی نیز عضویت حزب کمونیست را داشت، هرچند که همه‌ی آنها را ترک گفت و به خرید و فروش سهام در بورس پرداخت و در سالهای چهل یک کتاب ضدکمونیستی نوشت.^{۳۴۰} او در امریکا به دنیا آمده بود و از این رو انگلیسی را روان حرف می‌زد. او با گزارشی مساعد از سفر بازگشت، و به هورکهایمر و دیگران این اطمینان را می‌داد که سرمایه‌ی مؤسسه که هنوز تقریباً ۳۰۰۰۰ دلار در سال به دست می‌داد برای بقا در کشوری که هنوز در ژرفای رکود اقتصادی قرار داشت، کافی می‌بود.

مؤسسه در طی سالها با شخصیت‌های برجسته‌ی دنیای دانشگاهی امریکا ارتباطاتی برقرار ساخته بود، مانند چارلز برد،^{۳۴۱}

339. Paul Honigsheim, *Reminiscences of the Durkheim School*, in; Emil Durkheim, 1858 - 1917, hrsg. v. Kurt H. Wolff (Columbus, Ohio 1960), S 313 f.

340. J. Gumperz, *Pattern for World Revolution* (Chicago, N.Y. 1967). که این کتاب را با روبرت رایندل (Robert Reindl) نوشت با اسم مستعار Ypsilon که نام مستعار هر دو بود.

341. Charls Beard

رابرت مک آیور،^{۳۴۲} و سالی میچل،^{۳۴۳} راینهولد نیبور،^{۳۴۴} و رابرت لیند^{۳۴۵} که همه در دانشگاه کلمبیا بودند. از این رو هنگامی که هورکهایمر در مه ۱۹۳۴ به نخستین سفر خود دست زد توانست به حضور رئیس پدرسالار دانشگاه کلمبیا، نیکلاس موری باتلر،^{۳۴۶} راه بیابد. با شگفتی بسیار دید که باتلر این امکان را مطرح می‌کند که مؤسسه وابسته به دانشگاه بشود و خانه‌ای در یکی از ساختمانهای دانشگاه در ۱۱۷ مین خیابان در ۴۲۹ وست داشته باشد. هورکهایمر که بیم داشت به سبب آشناییه‌های اندکش با زبان انگلیسی پیشنهاد باتلر را درست نفهمیده باشد در یک نامه‌ی چهارصفحه‌ای به باتلر از او تقاضا کرد که پیشنهادش را تأیید و تصریح کند. پاسخ باتلر کوتاه و فشرده بود: «شما مرا کاملاً درست فهمیده‌اید!»^{۳۴۷} و سرنوشت چنین شد که مؤسسه‌ی بین‌المللی پژوهشهای اجتماعی که در سالهای بیست انقلابی و مارکسیست جلوه می‌نمود در قلب جهان سرمایه‌داری استقرار بیابد. مارکوزه در ژوئیه، لوونتال در اوت، پولوک در سپتامبر و ویتفوگل اندکی پس از آن به امریکا آمدند. اریش فروم از سال ۱۹۳۲ به دعوت مؤسسه‌ی روانکاوی شیکاگو در امریکا به سر می‌برد. این مردان در شمار نخستین کسان از آن موج مهاجرت روشنفکران اروپای مرکزی بودند که وارد امریکا شدند و زندگی فرهنگی این کشور را در دهه‌های بعد غنا بخشیدند.^{۳۴۸}

جابه‌جایی از اروپا به امریکا به آسانی انجام نگرفت. با این حال

342. Robert Mac Iver

343. Wesley Mitchel

344. Reinhold Niebuhr

345. Robert Lynd

346. Nicholas Murray Butler

۳۴۷. گفتگو با هورکهایمر در مارس ۱۹۰۹ در مونتانا

348. Fleming Baily, *The Intellectual Migration*; Laura Fermi, *Illustrious Immigrants* (Chicago 1968); *The Legacy of The German Refugee Intellectuals* (Salmagundi, 10/11, Herbst 1969/Winter 1970); Helge Pross, *Die deutsche akademische Emigration nach den Vereinigten Staaten 1933 - 1941* (Berlin 1955).

عضوهای مؤسسه در مقایسه با عضوهای «دانشگاه در مهاجرت»^{۳۴۹} که پیرامون آلوین جانسون^{۳۵۰} در «نیواسکول»^{۳۵۱} شکل گرفته بود در موقعیت خوبی قرار داشتند. «امکانات مالی» عضوهای «دانشگاه در مهاجرت» برای آن که بتوانند زندگی خود را از نو سامان دهند اندک یا هیچ بود. در واقع تنشی که میان دو گروه مهاجر پدیدار گشت، گرچه بخشی از آن از اختلاف نظرهای ایدئولوژیک نشأت می‌گرفت،^{۳۵۲} ولی به سبب موقعیتهای مالی متفاوتشان به میزان زیاد شدت یافته بود. در عین حال این نکته را باید افزود که در مؤسسه در سالهای بعد احساس مسئولیت نیرومندی نسبت به مهاجران کم‌بضاعت شکل گرفت. اگر هم برای عضوهای مؤسسه مشکلی وجود می‌داشت دشواریهای زبانی و سازگاری فرهنگی بود که هر مهاجری را می‌آزارد، ولی آنان دردسرهای مالی نداشتند. دشوارترین مسئله در زمینه‌ی سازگاری فکری، چنان که بعد خواهیم دید، مربوط می‌شد به هماهنگ ساختن پژوهشهای اجتماعی متکی بر فلسفه به گونه‌ای که مؤسسه به آنها می‌پرداخت با علوم اجتماعی امریکایی که به شدت ضد گمان‌پروری بود. بهره‌گیری از روشهای تجربی امریکایی که عضوهای مؤسسه در مهاجرت فراگرفتند درسی مهم بود که مکتب فرانکفورت پس از جنگ با خود به آلمان آورد اما در عین حال باید به یاد داشت که اینان با تردید بسیار چنین مهارتهایی را به دست آوردند.

در مجموع باید گفت که مؤسسه هیچ تمایل خاصی نداشت که گذشته‌ی خود را به دورافکند و کاملاً امریکایی بشود. بی‌میلی آنان را

349. University in Exile

350. Alvin Johnson

351. New School for Social Research

۳۵۲. فینلی (M. I. Finley) تاریخنگار مشهور، مترجم و ویراستار که در سالهای سی در مؤسسه همکاری داشت با صراحت از دیدگاه منفی «نیواسکول» نسبت به مارکسیسم مؤسسه سخن گفته است (گفتگو در ۳۱ ژانویه ۱۹۷۲ در برکلی).

* منظور از بخش خارجی Extension Division قسمتی است وابسته به دانشگاه که دانشجویان حق گذراندن امتحان ندارند. م.

می‌توان از این تصمیمشان دریافت که فلکیس آلکان را حتی پس از ترک گفتن اروپا همچنان به عنوان ناشر نگاه داشتند. مؤسسه در برابر تقاضاهای همکاران جدید امریکایی که می‌خواستند مجله در امریکا منتشر بشود مقاومت می‌ورزید زیرا بر این باور بود که آسان‌تر می‌تواند آلمانی را به عنوان زبان مجله حفظ کند. اگرچه گهگاهی مقاله‌هایی به انگلیسی و فرانسه منتشر می‌شد و پس از هر مقاله‌ی آلمانی کوتاه شده‌ی آن به این دو زبان می‌آمد با این حال مجله تا آغاز جنگ در اساس آلمانی زبان بود. این مجله در واقع تنها فصلنامه‌ای از این دست بود که به زبانی منتشر می‌شد که هیتلر در خوارگردانیدن آن بسیار می‌کوشید و دقیقاً کارکردی که هورکهایمر و دیگران از مجله انتظار داشتند این بود که نقشی زنده در راه نگاهداری سنت انسان دوستانه‌ی فرهنگ آلمان که در معرض خطر نابودی قرار داشت بازی کند. در واقع یکی از عنصرهای کلیدی سیمای مؤسسه این احساس بود که می‌خواست آخرین پاسدار یک فرهنگ زوال‌یابنده باشد. عضوهای مؤسسه که به خوبی از ارتباط زبان و فکر آگاه بودند اعتقاد داشتند اگر همچنان به زبان مادری خود بنویسند قادر خواهند بود از اینهمانی نازیسم با هر آن چه که آلمانی است جلوگیری کنند. گرچه جهان آلمانی زبان تقریباً هیچ امکان نداشت که اصولاً نسخه‌هایی از مجله را به دست آورد ولی مؤسسه می‌خواست به خاطر خوانندگان آتی خود از خوانندگان بلافصل چشم‌پوشد که در حقیقت پس از شکست هیتلر به واقعیت پیوست. تنها بازده تأسفانگیز چنین تصمیمی تا اندازه‌ای منزوی شدن از جهان دانشگاهی امریکا بود که ناگزیر از این وضعیت برمی‌آمد. هرچند مؤسسه در سال ۱۹۳۶ درسهای خود را در «بخش خارجی»^{*} دانشگاه کلمبیا آغاز کرد و به تدریج گردهم‌آییهایی (سمینارهایی) درباره‌ی موضوعهای مختلف سازمان داد^{۳۵۳} ولی نظریه

۳۵۳. فهرست گردهم‌آییه‌ها و درسهای مؤسسه میان سالهای ۱۹۳۶ و ۱۹۳۸ را می‌توان در گزارش زیر دید:

و پژوهش به سان گذشته محور فعالیت‌هایش را تشکیل می‌داد. مؤسسه که بار دیگر عضوهای خود را گرد هم آورده بود و در وطن جدید در مورنینگساید هایتس^{۳۵۴} در امنیت به سر می‌برد - از هسته‌ی مرکزی فقط آدورنو چند سال دیگر در اروپا ماند - توانست بی‌درد سر زیاد کاری را که در اروپا شروع کرده بود از سر بگیرد.

گرچه هورکهایمر و دیگران بر اثر پیروزی فاشیسم به خود آمده بودند ولی همچنان به آینده با خوشبینی می‌نگریستند. «هاینریش رگیوس» [= هورکهایمر] در سال ۱۹۳۴ نوشت «غروب سرمایه‌داری به معنای غروب بشریت نیست که امروز به نظر می‌رسد در معرض تهدید قرار دارد».^{۳۵۵} عضوهای مؤسسه پژوهش‌های خود را راجع به بحران سرمایه‌داری، درهم شکستن لیبرالیسم سنتی، خطر پدیدار شونده‌ی خودکامگی و دیگر موضوعهای مرتبط با آنها با شدت تمام دنبال کردند و در نظرشان این بهترین سهمی بود که می‌توانستند برای شکست دادن نازیسم ادا بکنند. مانند همیشه کارشان مبتنی بود بر فلسفه‌ی اجتماعی که پرداخت آن در سالهای سی دلمشغولی هورکهایمر، مارکوزه، و به میزان کمتری آدورنو بود. در همین جا بود که بازپرداخت مارکسیسم سنتی اهمیتی تعیین‌کننده یافت. به همین دلیل است که ما اکنون می‌بایست به تکوین و تکامل نظریه‌ی انتقادی بپردازیم.

International Institute of Social Research: A Report on its History, Aims,

and Activities 1933 - 1938 (New York 1938), S. 35 f.

354. Morningside Heights

355. Regius (Horleheimer), Dämmerung, S.8



کتابخانه کوچک، سوسیالیسم

قیمت: ۷۵ تومان